

روایت اولین روز ورود نویسندگان به دنیای پرفراز و نشیب کتاب و کتابخوانی و استمرار این حضور در سالیان بعد، شورانگیز و خواندنی است. به همین انگیزه با چهار سؤال به میان کسانی رفتیم که در همه حال با کتاب زندگی می‌کنند، آنچه می‌خوانند حاصل این تلاش است:

۱. اولین کتابی که خواندید ۲. کتابی که بیشترین تأثیر را بر شما گذاشت ۳. فرصت خواندن چه کتاب یا کتابهایی را از دست دادید ۴. بهترین کتابی که در سال ۷۷ خواندید.

محمد روشن

۱- از چهار کتابی که با شور و عشق فراوان، به شوق‌انگیزی مادر شادروان خواندیم، من - تنها فرزند خانواده، و هوشنگ، عمه‌زاده از پدر بازمانده مادرم که تا دوران دبیرستان با ما می‌زیست، این کتابهاست: سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، که بعدها دانستیم در تسریع انقلاب مشروطیت (۱۳۳۴/۵ ه. ق. = ۱۹۰۵/۶ میلادی)، سهم بسزایی داشته؛ جلاء‌العیون ملامحمدباقر مجلسی که درباره زندگی پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم و امامان شیعه است در یک مقدمه و چهارده باب، و به نام شاه سلیمان صفوی نگاشته شده. چاپی که هم‌اینک در اختیار دارم: «اقل‌التاس محمدحسن علمی اقدام به طبع آن نموده» بود به سنه ۱۳۱۶ در چاپخانه شرکت علمی در خیابان ناصرخسرو طهران؛ و اسکندرنامه مصور هفت مجلد در یک جلد منثور، که در شهریور ماه ۱۳۱۷ در چاپخانه شرکت طبع کتاب به زور طبع آراسته گردید، به خط نستعلیق - و من فتوکپی چاپ حرفوی آن را نیز از گنجینه کتابهای نادر کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فراهم آوردم، به آرزوی ترتیب چاپ آراسته‌ای از آن، با بهره‌یابی از تحقیقات دانشمند فقید شادروان دکتر محمدجعفر محبوب در مجله سخن؛ و شاهنامه فردوسی به خط اولیا سمیع چاپ بمبئی مورخ ۱۸۴۹ م، که تا این اواخر داشتم و بزرگواری از من به امانت گرفت و باز پس نتوانستم گرفت.

به نوبت من و برادر خوانده‌ام هوشنگ می‌خواندیم و مادر ایرادهای ما را می‌گرفت و شرح و توضیح لازم را می‌داد، و این همه بی‌گمان در دوره دبستان بود.

گفتنی است که این هوشنگ عزیز ما پس از به پایان بردن دوره دبیرستان در خانه ما، به تهران به مادر خود پیوست و گاه‌گاه سری به ما می‌زد، و شاعری با نام شده بود و «بادیه‌نشین» می‌خواند خود را، و دو کتاب هم چاپ کرده بود: ۱- یک قطره خون - یادگار اوّل - بی‌نا، چاپ ۱۳۳۴؛ ۲- چهره طبیعت. منظومه‌ای در ۳۵ صفحه. به سال ۱۳۳۵؛ و شعرهای او در پاره‌های جُنگها چاپ می‌شد از جمله «جنگ جگن» ضمیمه نشریه آشنا به سردبیر احمد شاملو، شاعر نامدار معاصر، آخرین خبر او را تا سالهای ۱۳۵۰/۵۱ داشتم، ولی بعد ناپدید شد و خبری از مرگ بی‌هنگام او هم منتشر نگردید. دیده شود «تاریخ تحلیلی شعر نو»، ۴ مجلد شمس لنگرودی.

نکته شایان یادآوری آن است که چگونه مادر شادروانم با کتاب آشنایی داشت، زیرا، برادران او - دایی‌های من - اداره‌چی گیلانی، با چند تن از بازرگانان - مالکان روشن‌اندیش رشت چون مرحوم استقامت، و

مرحوم باقر تیمایی و... انجمنی و کتابخانه‌ای بنیاد نهاده بودند به نام «انجمن اخوت» بدون پیوستگی با «انجمن اخوت» تهران. و کلاسهای شبانه داشتند که فارسی و فرانسه تدریس می‌کردند؛ و هم‌زمان آنان «انجمن فرهنگ» رشت هم بود که مرحوم رائق و گروهی از فرهنگیان آن را اداره می‌کردند. انجمنهای فرهنگی رشت را احسان طبری در دفتر از مجله دنیا نام برده است. روانشان از بخشایش ایزدی برخوردار باد که همگان همتی والا داشتند و پیشگامان گسترش فرهنگ در گیلان بودند.

۲- راست آن است که من عاشق کتاب بودم. در جستجویی در این اوان در کتابهای خود به دو کتاب برخوردیم که به تاریخ روز شنبه ۱۳۲۴/۱۲/۲۵، که بر کنار آن نوشته‌ام «در شهر بزرگ اسلامی سامراء» خریده شد. من زاده آذر ماه ۱۳۱۲ هستم. با پدر و مادر - روانشان شاد - سفری به عتبات عالیات رفته بودیم در اسفند این سال. در کنار چاه «امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف» دکهای کتابفروشی بود. دو کتاب خریدم: «باب القیبه فی سامراء» (مع ۱۲ لوحه خارجه عن المتن)؛ و «مسجد الکوفه» (مع ۲۳ لوحه). مطبعة الحکومة - بغداد - ۱۹۴۰.

به یاد می‌آورم که در آن روزگار هفته‌ای ۵ ریال مقرری داشتم. پدر جدی و سخت با انضباط بود، هرگز جز مقرری، پولی حتی به عنوان اعانه به من نمی‌داد. به اشارت عزیزترین یار آن روزگار - که عمر و عزتش بر فزون باد که در کسوت پزشکی خدماتهای چشمگیر می‌کند، آن مقرری به نسبت دیگر اقران قابل ملاحظه بود. به خاطر می‌آورم به زمستان ۱۳۲۷ به کتابفروشی شادروان حاج غلامرضا طاعتی رفتم. رفتم به کتابفروشی هم بی‌وقفه بود: ظهر، عصر! ۸ شماره نخستین مجله یغما را ردیف چیده بود. هر شماره ۲۰ ریال. و من در آن روزگار ماهیانه‌ام بیست تومان بود. چه شوری در دلم افتاد. با چهار تومان بازمانده یک ماه را چگونه سپری کنم. مجله‌ها را خریدم، و چه عشق و حالی کردم. ماه نیز گذشت و سالهای بلندی که مجله سی و دو ساله یغما را به شور و عشق خریدار بودم.

گذشته از معترضه‌ای که گذشت، در کنکور دانشکده ادبیات - به سال ۱۳۳۳، در پاسخ چنین سئوالی از «مرد پیر و دریا» به ترجمه م. ح. یحییوی یاد کردم. ولی به روزگار بلندی که گذشت، پس از شاهنامه فردوسی - که آهنگ تعرفه قهرمانان و اعلام آن داشتم - و اینک حروفچینی آن سپاس خدای را از مرز ۴۰۰۰ صفحه گذشته است و کار تدوین نام‌نامه آنم و نمی‌دانم چندین و چند بار خوانده‌امش و هنوز مشتاقانه باز می‌خوانمش، بر اثر دل بستگی به شاهکارهای ادبی جهان، همواره «ژان کریستف» رومن رولان فرانسوی به ترجمه شیوای (م. ا. به‌آذین) دلنشین‌ترین اثری است که دوستش

می‌دارم، ولی ناگفته نگذارم که «کمدی الهی» دانته راکه ترجمه آن بنا به گفته استاد شادروان بی‌ماندم، مجتبی مینوی - از بخشایش ایزدی برخوردار باد - از ابوالقاسم امینی است که بیچاره در آوارگی کودتای ۲۸ مرداد کفیل وزارت دربار بود و همواره از مرحوم دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران حمایت می‌کرد، فراری شده بود و ترجمه را به «شجاع‌الدین شفا» سپرده بود که به سامانی برساندش، و آن ناخوانمرد - چون دیگر بزرگان از بلغمی تا... البته باید اذعان کرد که بلغمی هرگز خود مدعی ترجمه تاریخنامه طبری نبود و این از تسامحات استادان روزگار پسین است، ترجمه «کمدی الهی» را به نام خود منتشر ساخت و جوایز بسیار گرفت. این نکته را یاد کردم تا آیندگان و کتابخوانان از رازی که شاید برای بسیار کسان تاکنون پنهان مانده، بدانند. باری «کمدی الهی» نیز اثری دلپذیر برای من بوده است با «ایلیاد» هومر به ترجمه شیوای استاد شادروان سعید نفیسی.

۳- سپاس خدای را که همواره کتابی که دوست می‌داشتم می‌خریدم و می‌خواندم. ناگفته نگذارم که حسرت ترجمه‌های امین و استوار از «یوگنی اونه گین» پوشکین به دلم مانده است که می‌دانیم شاهکاری بزرگ در ادب جهان است، و دریغ که ترجمه‌ای رسا از آن در دست نیست. شادروان کریم کشاورز، مترجم چیره‌دست، بسیار دوست داشت به این کار بپردازد که دیگر دیر شده بود!

۴- پاسخ این پرسش را به گونه‌ای دیگر باید

اقتضای

می‌دادم. چند رمان و چند اثر تحقیقی در ده ماهه اخیر فراهم آمده است که خواننده‌ام. «روایت» بزرگ علوی، اسف‌بارترین اثری بود که خواندم همچنین «خاطرات بزرگ علوی» را تدوین آقای احمدی‌نامی که هر دو را با خشم و بی‌زاری به پایان بردم.

ولی اثری تحقیقی را که با شوق بسیار به پایان بردم «تهران پایتخت دو بیست ساله» زیر نظر شه‌ریار عدل و برنار اوکارد به ترجمه دکتر ابوالحسن سروقد و سیدی و خانم فاطمه وثوقی خزابی و... بود. «فرقه‌های اسلامی»، «مادلونگ» ترجمه شیوای دکتر ابوالقاسم سزّی از انتشارات اساطیر نیز اثری برگزیده و خواندنی است.

پوزش می‌خواهم از خوانندگان گرمی و پرسندگان ارجمند. برای کسی که تا حدی می‌کوشد در جریان تازه‌ترین کارها باشد و بخواند، پاسخ بی‌راهی نباید داده باشم. □

عبدالحسین قرزاد

۱- پاسخ دادن به این پرسش برایم قدری مشکل است، زیرا پدرم اهل کتاب بودند البته از نوع قدیمی‌اش با کوشش ایشان، من پیش از شش سالگی، در مکتب خانه قرآن مجید، دیوان حافظ، خواندن نوشتن و حساب را فراگرفتم.

کتابخانه کوچک پدر در خانه، که تقریباً همه‌اش را در همان کودکی خواندم از این دست بود: حسین کرد شبستری، محبوب القلوب فارسی، ورقه و گلشا، امیرارسلان نامدار، رموز حمزه، مختارنامه، گل و سنوبر، سلیم جواهری، تاریخ سیستان، جودی، جوهری، الف لیله و لیله (هزار و یک شب)، ملک جمشید و ریحانه جادو، شاهنامه فسردوسی، اسرار قاسمی، مسجع الدعوات، جامع التمثیل، کنزالحسینی، اسرار قاسمی، قصص الانبیا،

نهج البلاغه، و ده‌ها کتاب این نوع که غیر از یکی دو تا بقیه، زرد ورق و چاپ سنگی بازار قصه‌خوانی لاهور پاکستان بود. پدر بر روی همه کتاب‌هایش نوشته بود: این کتاب ارجمند... ملک شخصی... است، اُحدی حق طمع در آن را ندارد مگر فرزندان صالحم.

بنابراین من با ملک جمشید به جنگ ریحانه جادو رفتم و با امیر حمزه و فرماندهاش عمروامیه، لندهورین سعدان شاه را شکست دادم و با امیرارسلان نامدار از قلعه سنگباران گذشتم و از افسون مادر فولادزره، جان به سلامت بردم و در محبوب‌القلوب فارسی، در بخت‌برگشتگی شاه منصور، شریک شدم...

پدر، همه قصه‌های هزار و یک شب، و شاهنامه را برای ما تعریف کرده بودند، از این رو پاسخ به سؤال شما مشکل است. اما از کتب جدید، نخستین کتاب‌هایی که خواندم دو کتابی بود که پدر برایم خریدند. یکی نامه‌های جواهر لعل نهرو به دخترش و دیگری نامه‌های چارلی چاپلین به جرالین چاپلین. از این دو کتاب مخصوصاً از کتاب نهرو خیلی خوشم آمد و برایم آموزنده بود زیرا ظاهراً آن‌ها را از زندان برای دخترش می‌نوشت. ۲- کتاب‌های زیادی مرا منقلب کرده‌اند. بیشتر آثار کافکا، کتاب خرمگس (در نوجوانی)، زردهای سرخ، منظومه پداگوژیکی، بوف کور، آثورا، نفثة المصدور اثر نسوی، تاریخ بیبھی و...

اما دو سه کتاب بیشترین تأثیر را در من گذاشته‌اند: قرآن و نهج البلاغه، دمیان اثر هرمان هسه، خشم و هیاهو اثر ویلیام فالکنر.

اکنون که به گذشته نگاه می‌کنم مطالعه دقیق قرآن دریافت و همسویی با مولوی و حافظ و عطار و دیگران به خصوص حافظ را برایم سهل و آسان کرده است. نهج البلاغه، معنای این دنیایی قرآن است و امام علی (ع) انسان آرمانی قرآن را از عرش به فرش ادراک

آورده و زمینی کرده است. بحث در این باره مجال گسترده‌تر می‌طلبید. مطالعه کتاب الامام علی صوت‌العدالة الانسانية، اثر جرج جرداق، درک گفته‌ها و خطب امام (ع) را آسان‌تر می‌کند.

اما هنگامی که دمیان و خشم هیاهو را خواندم برایم رشک‌انگیز بود و خواستم که ایکاش این دو کتاب، خاصه خشم و هیاهو را من نوشته بودم. استادی هرمان هسه در حدیث نفس با چاشنی عرفان شرقی در دمیان مرا مجذوب او کرد و نیز ترسیم دردناک و تلخ روی دیگر زندگی، با چشمان بی‌تفکر و بی‌ملاحظهٔ بنجی دیوانه، در خشم و هیاهو، بغض را در گلوگاهم به هزاران دشنهٔ سترگ بدل کرد.

۳- من چند کتاب را برای دوران بازنشستگی خود گذاشته‌ام. از جمله کتاب خوب کلیدر، که تنها یکی دو جلدش را توانستم بخوانم. دیگری کتاب کامل دن آرام و دیگر کتاب الایام (آن روزها) اثر نویسنده و متفکر مصری طه حسین؛ که تنها خلاصهٔ آن را توانستم بخوانم. و نیز کتاب حیات یحیی دولت‌آبادی را هم برای بازنشستگی گذاشته‌ام.

۴- بدون معطلی می‌گویم: کتاب این یک چپ نیست اثر فیلسوف معاصر میشل فوکو. او این کتاب را دربارهٔ نقاشی‌های رنه مگریت، نقاش بلژیکی‌الاصول، نوشته است. عنوان کتاب از نام یکی از نقاشی‌های رنه مگریت گرفته شده است. در این کتاب برخورد دل‌انگیز فلسفه و هنر، به خوبی ادراک می‌شود، همچنان که در آثار هایدگر، گاهی شعر و فلسفه از دواج می‌کنند. کتاب دیگر: تو را دوست دارم چون نان و نمک، گزینة اشعار ناظم حکمت. ترجمهٔ دوست باذوقم آقای احمدپوری. اشعار این دفتر بسیار به من چسبید زیرا در فصلی آن را می‌خواندم که اهل قلم بسیار دلتنگ هستند و این شعر ناظم حکمت عجب مرا تکان داد:

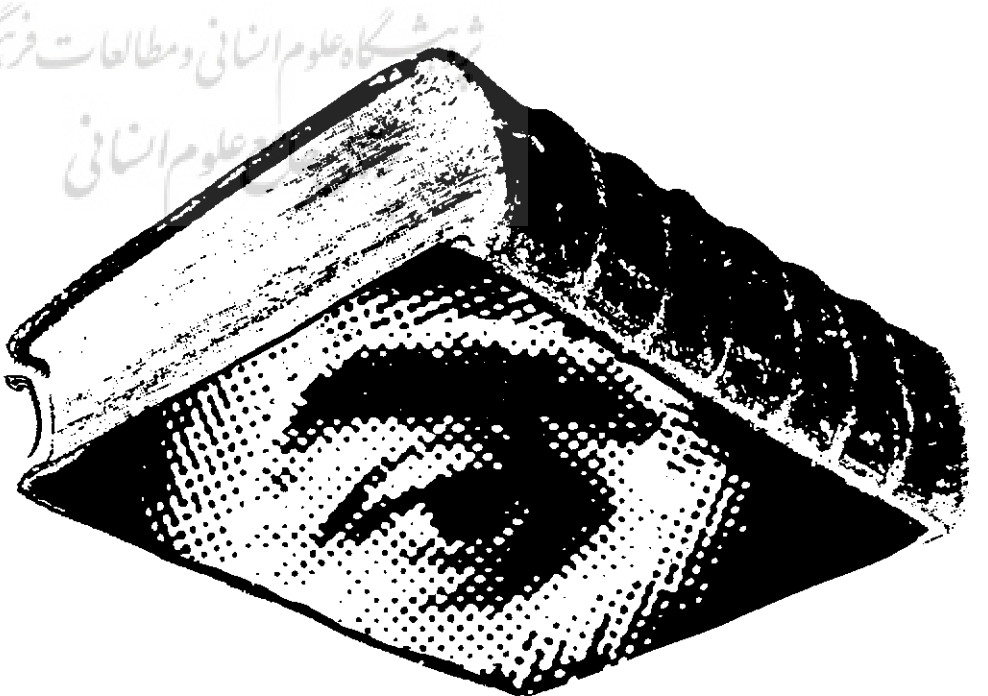
گفت به پیشم بیا
گفت برایم بمان
گفت به رویم بخند
گفت برایم بمیر
آدمم
ماندم
خندیدم
مردم (۱۹۶۳)

چنانکه احمدپوری عزیز می‌گفت ظاهراً شعر بالا آخرین شعر ناظم حکمت است زیرا در ژوئن ۱۹۶۳ در شهر مسکو دور از وطن بر اثر حمله قلبی فوت کرده است.

کتاب خاطرات دکتر قاسم غنی، با مقدمهٔ استاد باستانی پاریزی، را در سال ۱۳۷۷ خواندم گرچه کتاب در ۱۳۶۱ چاپ شده اما تازه به دستم رسید. لذت بردم. این خاطرات به سفر مرحوم غنی به بیروت، قاهره ژنو و رم مربوط است. بد نیست اندکی از نثر او را بخوانیم:

عروسی فوزیه (همسر اول محمدرضا پهلوی) با اسماعیل شیرین بک

«مدت‌ها بود که احتمال ازدواج فوزیه با اسماعیل شیرین بک داده می‌شد. من در همان اوایل ورود به قاهره، این حرف را شنیدم. ولی چون در اطراف پسر،



تحقیقات کردم، خیلی بعید شمردم. با این حال احتمال می‌دادم که عشق از این بسیار کرده است و کند. در علم غرایز و تمایلات نسلی، همه چیز ممکن است. پس از مسأله طلاق، این شایعات بیشتر شد ولی رسماً در مصر اظهار نشده بود...

در روزنامه الاهرام انتشار دادند که سن داماد سه سال بیشتر از شاهزاده خانم فوزیه است، یعنی ۳۱ سال دارد. تحصیلات خود را در کمبریج به پایان رسانیده و به اسب سواری و ورزش‌های دیگر عشق و علاقه خاصی دارد و روی هم‌رفته اسپورمن خوبی است. البته از جریان همشیره مکرمه ایشان هم اطلاع دارید و شایعاتی هم راجع به ازدواج قریبی بین خواهر داماد و برادر عروس انتشار دارد. ولی معلوم نیست چه وقت این موضوع عملی شود...

فوزیه در ۲۴ مهر ۱۳۳۷ مطابق ۱۶ اکتبر ۱۹۴۸ در تهران مطلقه شد و روز ۸ فروردین ۱۳۳۸ یعنی پنج ماه و نیم بعد به عقد و ازدواج شیرین درآمد و خود او حلوا شد.

کورش صفوی

۱- بچگی ایران نبودم، بنابراین اولین کتاب‌هایی قصه‌هایی بود به زبان آلمانی؛ ولی برایم کیهان بچه‌ها می‌فرستادند که بخوانم. شاید اغراق نباشد بگویم اولین کتاب فارسی راده یا دوازده ساله بودم که خواندم. خیلی با زحمت فارسی می‌خواندم، ولی می‌خواندم که فارسی بلد باشم. مگر می‌شود آدم زبان مادری‌اش را بلد نباشد. از همان بچگی برایم گلستان و شاهنامه می‌خواندند. مادرم برایم گلستان می‌خواند و معنی می‌کرد. آن وقت‌ها که حدود هفت سالم بود سبب چهل صفحه‌ای گلستان را از بر بودم. البته خود نمی‌توانستم بخوانم. شاهنامه را هم مرحوم پدرم برایم می‌خواند. وقتی می‌خواند می‌فهمیدم، یا دست کم فکر می‌کردم می‌فهمم. بعد برایم داستان را تعریف می‌کرد. عاشق شاهنامه بودم. ولی اولین کتاب فارسی که خواندم دقیقاً یادم است. ترجمه‌ی شاهزاده و گدا بود. یادم می‌آید امیرکبیر یا جیبی مجموعه‌ای از کتاب‌ها را برای کودکان و نوجوانان چاپ می‌کرد. با این کتاب شروع کردم؛ یواش یواش تمام آن دوره را خواندم. بعدش هم اقتباس‌های مرحوم ذبیح‌الله منصوری را خواندم. رمان‌های تاریخی را خیلی دوست داشتم؛ هنوز هم اگر ولم کنند و فرصتی داشته باشم سراغ همین کتاب‌ها می‌روم. اصلاً هم برایم مهم نیست که درستند یا غلط.

۲- حدود سیزده چهارده ساله بودم که توی کتابخانه‌ی پدرم مجموعه‌ی چند جلدی تاریخ تمدن را دیدم. ترجمه‌ی اولش بود؛ چاپ اقبال. خواندنش برایم راحت نبود شاید امروز بتوانم بگویم ترجمه‌اش چنگی به دل نمی‌زد ولی به هر حال شروع کردم. جلد به جلد جلو رفتم. بخش اختراعات و اکتشاف‌ها و تفکرات فلسفی‌اش را بیشتر دوست داشتم. وقتی می‌دیدم گالیله را محاکمه می‌کنند چون دلشان نمی‌خواهد زمین دور خورشید بگردد گریه‌ام می‌گرفت. وقتی می‌دیدم پزشک‌ها با پاسطور لیج می‌کردند چون می‌گفت دست‌هایتان را بشوید حرص می‌خوردم. ترجمه‌ی بعدی

این دوره را هم خواندم؛ وقتی خیلی بزرگ‌تر شده بودم. این بار دیگر نه گریه کردم نه از چیزی لجم گزیدم. مثل این که به خیلی چیزها عادت کرده بودم. به هر حال بیشترین تاثیر را این مجموعه در فکر و ذهنم باقی گذاشت. حتی می‌توانم بگویم بعد از پدرم و حرف‌های او، این مجموعه در روش نگاه کردنم به دنیا بیشترین تاثیر را داشت. خیلی وقت‌ها که خودم را احق خطاب می‌کنم، شاگردهایم می‌خندند، فکر می‌کنند شوخی می‌کنم یا می‌خواهم خودم را محترم و فاضل جلوه بدهم، در حالی که هیچ وقت این طور نبوده. وقتی این کتاب را خواندم واقعاً احساس کردم چقدر نادانم و همیشه این نادانی افزایش می‌یابد نه کاهش.

۳- هیچ کتابی نیست که فرصت نکرده باشم بخوانم و دلم خواسته باشد که بخوانم. ولی چرا؛ واقعاً چند تا کتاب را می‌توانم نام ببرم. دیوان کبیر؛ شفا؛ آثار ملاصدرا. چند بار سراغ آثار ملاصدرا رفته‌ام، سوادم قد نداده، کنار گذاشتم. چند بار هم سر کلاس‌های مختلف رفتم. تنها فرقم با معلم آن کلاس‌ها در این بود که می‌دانستم نمی‌دانم. ولی به هر حال سعی کرده‌ام آن کتاب‌هایی را که باید بخوانم، حتماً بخوانم؛ حالا چقدر از مطالب آن کتاب‌ها را فهمیده‌ام، خدا می‌داند.

۴- در زمینه‌ی کارهایی که به سواد خودم مربوط می‌شود، دو تا کتاب را می‌توانم نام ببرم یکی ترجمه‌ی کتاب زبان نوشته ادوارد سایپر است که استادم دکتر حق شناس ترجمه کردند و بالاخره آن را خواندم. اصل این کتاب را نخوانده بودم. مهم‌ترین مطالبش را در کتاب‌های دیگر خوانده بودم و از آرای سایپر چیزهایی می‌دانستم؛ یعنی فکر می‌کردم می‌دانم. ولی با خواندن ترجمه‌ی فارسی آن تازه فهمیدم این آدم عجب نابغه‌ای بوده و حرف‌هایی زده که نشانه‌ی نبوغ محض است و پس.

کتاب دومی که خواندم و لذت بردم گفتمان و ترجمه نوشته‌ی دوست عزیزم آقای علی صلحجوست. نگرشی که در این کتاب مطرح می‌شود تازه نیست؛ چند سال است که به این مباحث و نگرش به ترجمه در سطح گفتمان پرداخته‌اند، ولی کاری که صلحجو انجام داده ستودنی است؛ یعنی تطبیق مسایل با زبان فارسی و برای فارسی زبان بهترین‌ها این‌ها بودند.

حسن لاهوتی

۲- کتابی که بیش از همه بر من تأثیر گذاشته مثنوی معنوی مولوی، اثر گرانقدر مولانا جلال‌الدین بلخی رومی است که هر بار می‌خوانم عطشم افزون می‌شود. این منظومه عارفانه دریایی است که کمتر کسی به کرانه‌اش می‌رسد، اصلاً کرانه ندارد، باید که در آن غرق شد.

۳- حسرت خواندن بسیاری از کتاب‌ها را هنوز هم بردل دارم. ای کاش کاری جز خواندن، و البته بعد از آن نوشتن، نمی‌داشتم. اما از میان بسیاری از این کتاب‌ها که داغ خواندنشان بر دلم است، برتر از همه دلم می‌خواهد شاهنامه حکیم فردوسی و تاریخ بیهقی را، نه جسته و گریخته، بلکه از اول تا آخر به دل صبر و از روی تحقیق

بخوانم. مهم‌ترین کتابی را که نتوانسته‌ام بدست آورم، یک دوره ده‌خدا است که پیش پرداخت سسی هزار تومانی آن را به حساب انتشارات دانشگاه تهران واریز هم کرده‌ام ولی خبری نیست که نیست. مراجعات مکرر هم سودی نداشته است.

۴- بهترین کتابی که در سال ۱۳۷۷ خواندم The Succession to Muhammad اثر ویلفرد مادلونگ Wilferd Madlung است که امسال در شانزدهمین دوره کتاب سال جایزه گرفت و شنیده‌ام که دوستانم در بنیاد پژوهش‌های اسلامی مشغول ترجمه آن هستند. کتاب دیگر، تاریخ و عقاید اسماعیلیه تألیف دکتر فرهاد دفتری و ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای. اکنون هم مشغول خواندن فرار از فلسفه اثر دوست دانشورم بهاء‌الدین خرمشاهی هستیم. جاودان خرد جشن‌نامه استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی نیز از حیث اشتغال بر مقالات محققانه جزو بهترین کتاب‌هایی بود که امسال قسمتی از آن را خواندم. □

عبدالله کوثری

۱- پاسخ خیلی دقیق به این پرسش طبعاً ممکن نیست. من کتاب خواندن را از همان اوایل دبستان آغاز کردم. اما آنچه دقیقاً به خاطرمانده و در آن تردید ندارم مربوط به نه سالگی (کلاس سوم دبستان) است. دو کتاب را خوب به یاد دارم، یکی کتابی بود به نام تبعیدشدگان از آلکساندر دوما که درباره‌ی رابین‌هود و دلاوران جنگل شروود بود. یادم هست که مترجم فارسی در انتهای کتاب که غم‌انگیز هم بود این شعر سعدی را نیز آورده بود: زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست / کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را. و من این شعر را به هر تدبیری که بود در انشای خود گنجاندم. دیگر کتاب کلود ولگرد اثر ویکتور هوگو با ترجمه‌ی زنده‌یاد محمد قاضی بود که پیش از این در نشریه‌ی مترجم ویژه‌ی قاضی از آن یاد کرده‌ام. فکر می‌کنم از همان سالها بود که برخی ناسران از جمله گوتنبرگ شروع کردند به چاپ جزوه‌های هفتگی از رمان‌های ایرانی و خارجی و ما مشتری پر و پا قرص این جزوه‌ها بودیم. از نویسندگان خارجی رمان‌هایی چون کنت‌مونت‌کریستو از آلکساندر دوما، آتیلا از (؟)، پارادایان‌ها از میشل زواگو، فرزندندان کاپیتان گرانت و جزیره‌ی اسرارآمیز از ژول ورن و... از نویسندگان ایرانی، داستان‌های تاریخی فرزندسرنوشت و پارس پیروز و ده مرد رشید و انتقام تیرداد از شاپور آرین‌نژاد، ده نفر قزلباش از حسین مسرور و... باری، اینها از اولین کتاب‌هایی‌ست که خوانده‌ام.

۲- فکر می‌کنم انسان از اغلب کتاب‌هایی که می‌خواند به هر حال تأثیری می‌پذیرد. خواننده‌های اولیه ذوق و علاقه‌ی او را برمی‌انگیزد و تا حدی مسیر مطالعات آینده‌اش را تعیین می‌کنند. بی‌گمان در این میان کتاب‌هایی که در بیست سال نخست زندگی می‌خوانیم تأثیرشان نمایان‌تر و گاه قاطع‌تر است، زیرا همین‌ها شالوده‌ی شخصیت و گرایش‌های فکری ما می‌شوند. اما در هر دوره از زندگی نیز کتاب‌هایی هستند که در نگرش انسان به خود و به تمام هستی تأثیر

می‌گذارند. پس، پاسخ به این پرسش چندان دقیق نتواند بود. من خود را وامدار همه شاعران و نویسندگانی می‌دانم که تاکنون آثارشان را مطالعه کرده‌ام. اما طبیعی است که در این میان کسانی هستند که، به دلایل مختلف، انس و الفت من با آثارشان بیشتر بوده است. در میان شاعران و نویسندگان قدیم ایران به یقین می‌توانم گفت که تأثیر حافظ بر من بسیار تعیین‌کننده بوده. من اشعار حافظ و مولوی و چند شاعر دیگر را از همان دوران دبستان می‌خواندم، اما بدیهی است که راه بردن به جهان این شاعران در سالهای کودکی ناممکن بود. شانزده هفده ساله بودم که شعر بر هستی من سایه انداخت و در آن زمان شعر حافظ و آنچه از او آموختم برآستی تأثیری همیشگی بر من نهاد. امروز به یقین می‌توانم گفت که شعر حافظ تجلی زیباترین و انسانی‌ترین جنبه‌های فرهنگ ایرانی است و هیچ ایرانی بدون شناخت حافظ به شناخت این جنبه‌های فرهنگ ما نخواهد رسید. در سالهای بعد (تا بیست سالگی) با آثار شاعران و نویسندگان بسیاری آشنا شدم که تأثیر برخی از آنها برآستی تعیین‌کننده بود: پاره‌هایی از کتب مقدس، شعرای عارف ایران خاصه مولوی و عطار و عراقی، قطعاتی از شیخ اشراق (سهروردی). از نویسندگان خارجی داستایفسکی، شکسپیر، چخوف، سارتر، کامو، مالاپارته و از شاعران و نویسندگان معاصر ایرانی هدایت، شاملو، بزرگ علوی (با چشمهایش) و... در این بیست سال اخیر جدا از مطالعه چندباره آثار نویسندگانی که نام بردم، چند نویسنده آمریکایی لاتین مرا با جهان جدید ادبیات و رمان آشنا کردند و از آن پس تلاش من همه آن بوده تا در حد توان خود آثار اینان را که برای نویسندگان و خوانندگان ایرانی ضروری می‌دانم به فارسی برگردانم، اینان بدین قرارند: کارلوس فونتنس، ماریو بارگاس یوسا، اوگوستو روئا باستوس و...

۳- با آن که از کودکی خواننده‌ای کم و بیش سخنکوش و جستجوگر بوده‌ام یقین دارم که آنچه خواننده‌ام در برابر آثار خواندنی موجود در ایران و جهان برآستی چندان زیاد نیست. اما شاید مناسب باشد برای آگاهی برخی از دوستان جوان که ظاهراً مقوله شعر و ادبیات (و نیز ترجمه) را کم و بیش سهل و ساده گرفته‌اند و گویا چندان نیازی به مطالعه احساس نمی‌کنند بی هیچ خودستایی و نیز بی هیچ فروتنی کاذب بگویم که من و آن دسته از همسالانم که به شعر و ادبیات عشق می‌ورزیدیم (و همچنان دلبسته این جهانیم) چگونه مطالعه می‌کردیم. در ادبیات فارسی کم و بیش به یقین می‌توانم گفت که جدا از بزرگان این عرصه تا حد شاعران و نویسندگان درجه دو و حتی درجه سه را مطالعه کرده‌ام. در ادبیات کشورهای خارجی به همت مترجمان خوب نسل پیش از خود آثار مهم نویسندگان و شاعران روسیه، فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا، اسپانیا (تا حدی)، امریکای لاتین، ترکیه (تا حدی) را مطالعه کرده‌ام. متأسفانه در مورد کشورهای عربی که سخت مشتاق شناختن آثارشان هستیم، مترجمان عربی ما چنان که باید در شناساندن ادبیات معاصر آنها تلاش نکرده‌اند. در زمینه تاریخ نیز دست کم کتابهای عمده

تاریخ ایران و جهان (معاصر و گذشته) را مطالعه کرده‌ام. چون به گمان من بدون شناخت تاریخ شناخت ما از ادبیات و شعر کامل نخواهد بود. باری با همه اینها می‌دانم که هنوز ناخوانده‌های بسیار مانده است. در این میان تنها به یک آرزوی خود اشاره می‌کنم. آرزو دارم فرصتی کافی و فراغتی بی‌دغدغه داشته باشم تا به مطالعه کامل در اساطیر ایران، یونان و بین‌النهرین دست بزنم.

۴- در سال ۷۷ بخشی از وقت آزاد من، مثل همه هم‌میهنانم، صرف خواندن نشریات شده. اما یکسره هم از کتاب غافل نبوده‌ام. از آثار نویسندگان ایرانی کتاب ما و مدرنیته از داریوش آشوری، ابن‌بطوطه از محمدعلی موحد و نظر از درون به نقش حزب توده ایران، از بابک امیرخسروی را می‌توانم نام ببرم. بخش‌هایی از این کتاب آخر را پیش از این در روزنامه اطلاعات خوانده بودم. امسال فرصت مطالعه کامل آن را یافته‌ام. این کتاب در عین حال که پاسخی به کتاب آقای نورالدین کیانوری است، بررسی جامع و کاملی از حوادث مهم دوران ملی شدن صنعت نفت و حکومت ملی زنده‌یاد دکتر محمد مصدق نیز هست. این کتاب در کنار کتابهایی چون خاطرات ایرج اسکندری، انور خامه‌ای، فرد زمانه از محمدعلی عمویی و نوشته‌های دیگر دست‌اندرکاران حزب توده برآستی برای نسل ما و نیز نسل جدید ضرورت اساسی دارد. از آثار ترجمه شده، کتاب فرهنگ رنسانس در ایتالیا نوشته یاکوب بورکهارت، ترجمه محمدحسن لطفی برآستی اثری پرارزش و آموزنده است. کتاب ترجمه‌ای در حد عالی دارد. چاپ آن بسیار پاکیزه است و تصاویر پیوست آن نیز مجموعه‌ای برآستی بارزش تواند بود. دیگر کتاب استالین نوشته ادوارد رازنیسکی و ترجمه مهوش غلامی است که در شناخت دوران استالین و شخصیت خود او سودمند تواند بود. در این مدت کتاب *The Buried Mirror* اثر کارلوس فونتنس را نیز تا حدی مطالعه کرده‌ام. این کتاب شرحی است بر روابط فرهنگی میان اسپانیا و امریکای لاتین. فونتنس در عین آن که تاریخ را روایت می‌کند رویدادهای مهم فرهنگی را نیز با ذکر نمونه‌های فراوان برای خواننده باز می‌گوید. کتاب سرشار از تصاویری خوب، از نقاشیها و تندیس‌هاست.

از کتابهای دیگر باید از *The cristal Frontier* باز هم از کارلوس فونتنس نام ببرم که مجموعه‌ای از چند داستان به هم پیوسته است. مضمون اصلی این کتاب رابطه میان ایالات متحد و مکزیک است که فونتنس ابعاد گوناگون این رابطه را در قالب داستان بررسی کرده است.

کتاب خواندنی دیگر مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه امریکای لاتین است با این عنوان:

Contemporary Latin American Short Stories
Edited by Nick Caistor, Faber and Faber 1989

کتاب شامل داستانهای از نویسندگان دوازده کشور امریکای لاتین است. جدا از نویسنده مشهوری چون ایزابیل آلدن، بقیه نویسندگان برای ما ناشناخته‌اند. اما در میان آنها نویسندگان توانایی به چشم می‌خورند. و این نشان می‌دهد که ادبیات امریکای لاتین به چهار

پنج نویسنده بزرگی که ما می‌شناسیم محدود نمی‌شود. امیدوارم بتوانم نمونه‌هایی از این داستانهای کوتاه را برای خوانندگان ایرانی ترجمه کنم.

سعید حمیدیان

۱- به خوبی به خاطر دارم که نخستین کتاب جدی که خواندم جزیره اسرارآمیز، اثر ژول ورن، به ترجمه مرحوم جواد محبی بود. جهانی سرشار از غریب و رویدادهای نامنتظر و پیش‌بینی‌ها یا پیش‌گوییهای علمی (که بعدها همگی تحقق پیدا کرد. این کتاب جرقه‌ای بود که لهیب عشق به کتاب را در دل من برانگیخت). این کتاب را دایم که با او انس بسیار داشتم از کتابخانه کوچکش به امانت به من داد. چه آغاز خوشی برای کتابخوانی بود، زیرا زمان به لحاظ کشش و جاذبه داستانی آدم را از خود می‌گیرد و به دنبال می‌کشد و در مورد بنده تأثیر بسیار زیادی از نظر ایجاد عادت و انس به کتاب داشت، چنانکه پس از آن هم دیگر دست از دامن دایم و کتابهایش برنداشتم. شرط او این بود که هر کتابی را که خواندم و به وی برگرداندم، کتاب دیگری را به من بدهد. چنین بود که زنجیره طولانی کتابخوانی در زندگی بنده پدید آمد، که تاکنون ادامه یافته است. بعد از آن، زمان یا رمانس معروف پارادایمها، نوشته میشل زواگو بود که زمانی به صورت جزوه‌های هفتگی درمی‌آمد و بالغ بر چندین جلد می‌شد. ماجراهای شیرین قهرمانیهای پارادایم پیر و پسرش ژان دوپاردایان، دوشوالیه شیرینکار شهر آشوب که در خدمت دربارها و شهزاده‌های قرون وسطایی قرار داشتند. سرگذشتی دل‌انگیز برای بنده تازه به عالم کتاب پا گذاشته بود. هنوز خوب به خاطر می‌آورم ژان، قهرمان اصلی رمان را با شمشیرش به نام «ژیبوله»، سگ هشیار و تیزچنگش «بی‌یو» و اسب چالاک رهوارش «گالاتور». چه حماسه‌ها که با این چند تا نمی‌آفرید. بعد هم عشق پرشورش به ژان دوپین نجیب که قربانی کینه دربار وقت (ملکه ماری دو مدیسی یا مدیچی) شد. همچنین مبارزه‌های شوالیه با ستمگران و از جمله دار و دسته همان ملکه تبهکار، سپس ماجراهایش با شاهزاده خانم فوستا. باز به یاد می‌آورم ماجرای معروف تاریخی به نام «سن بار تلمی» را در ضمن رویدادهای همین کتاب (چون این رمان از همان سنجی است که قالب اصلی خود را از تاریخ می‌گیرند و شاخ و برگهای داستانی را در آن ظرف تاریخی قرار می‌دهند)، یعنی رویداد هولناک کشتار پروتستانها به دست کاتولیک‌ها، به این صورت که شبانه بر روی در خانه‌هایی که ساکنان آنها می‌بایست فردا روز کشته شوند علامت ضربداری به رنگ قرمز می‌زدند، و نقش دریاسالار «کولین بی» (که اگر خطا نکنم خود از قربانیان این حادثه بود) و... آری، راست گفته‌اند که: «الدرش فی الصغر کالتقش فی الحجز»، و گرچه مطالب این رمانها درس به مفهوم دقیق کلمه نیست، ولی هر چه هست همچون نقش در سنگ در صفحه و صحیفه ذهن و ضمیر کودک یا نوجوان باقی می‌ماند. به همین سبب است که من تا سالها بعد حتی کوچک

پسکوچه‌های پاریس آن زمان را همان‌گونه که از این کتاب در ذهنم مانده بود مجسم می‌کردم، بویژه کوچه «سن دنیس» (محل میهمانخانه‌ای که اقامتگاه شوالیه پارادایان بود). را. خلاصه، این رمان بسیار حجیم را بارها (دست کم پنج شش مرتبه) دوره کردم، و هر بار با علاقه‌ای بیش از پیش و ولعی سیری‌ناپذیر.

رمان مشهور کنت دومونت کریستو اثر الکساندر دوما هم (باز اگر خطا نکنم به ترجمه همان جواد محیی، که قطع نظر از کیفیت کارش، در آن زمان خیلی پرکار و مشهور بود) به دنبال آمد، با ماجراهای دل‌انگیز قهرمان جوانش که آماج کینه حقیر مردی که چشم طمع به «مردسه» محبوب او داشت و حامیان آن مرد می‌شود و دسیسه‌ای سیاسی برایش می‌چینند و به وی انگ همدستی با بوناپارت (در حکومت مجدد یا صدروزه‌اش) می‌زنند، و صبر و سکوت شگرف او که سالها خویششنداری پیشه کرد تا انتقام خویش را از محبوب فراموشکار و شوهر یا غاصب او تنها و تنها از راه شرمسار کردن و ملامت وجدان بستاند. تاراس بولبا اثر جذاب گوگول را یک شبه و در زیر نور چراغ گردسوز خواندم (چون اختراع ادیسون هنوز پایش را از در خانه ما به این طرف نگذاشته بود). زندگی آمیخته به خشونت قزاقهای حول و حوش کریمه و دلیریهای آنان. شروعش هم بسیار عجیب: تاراس بولبا، جنگجوی پیر با پسر بزرگش اوستاپ، در نخستین دیدار پس از مدت‌ها دوری، بی‌هیچ حرف و سخنی و حتی سلام و علیکی با مشت و لگد به جان هم می‌افتند (پیرمرد بدین وسیله می‌خواهد مردی و قدرت و جسارت فرزند را بیازماید) و آنگاه یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. خوب به یاد دارم که اوستاپ (که برخلاف برادرش که عشق به دختری او را به اردوی دشمن و خیانت به قوم خویش کشاند) آنگاه که صدای شکستن استخوانهایش در زیر شکنجه به گوش پدر می‌رسید، مردانه خاموش ماند و تنها بانگ زد: «پدر، می‌شنوی؟» و پدر که در انبوه غوغا مخفیانه در میدان حاضر شده و ناظر این صحنه دردناک بود گفت: «آری، پسر، می‌شنوم.» و پیش از آنکه سرها به سمت صدا بچرخد ناپدید شد. اینها فقط پاره‌های جزئیات مانده در خاطر از همان خواننده‌های ایام کودکی یا همان «نقشهای در سنگ» بود، و اطالعه کلام در این باره نیز به سبب اهمیت و نقش عظیم مطالعه در این سنین در شکل‌گیری ذهن و شخصیت فرد.

۲- برای فرد مسلمان پیداست که هیچ کتابی برتر و سازنده‌تر از قرآن کریم نیست. برای کسی که نمی‌خواهد زندگی را به عبث و عطلت و هرزه و هدر بگذراند، حتی چند آیه قرآنی می‌تواند کفایت کند، تا چه رسد به کل این گنج شایگان. اما اگر مقصود شما کتابهای متعارف باشد، باید عرض کنم که شاهنامه فردوسی بیش از هر کتابی بر روح بنده اثر نهاده است. شصت هزار بیت، و اغلب آنها بلند و استوار، در ستایش دین و داد و مردی و رادی، در بیان بزرگیها و بزرگواریهای قومی کهن، در توصیف نبردها و تلاشهای قوم در راه تثبیت خویش و پیشبرد تمدن و فرهنگ بشری، نقل سرگذشت پیکار جاودانه نیکی و پاکی یا بدی و تباهی و تجسم بخشی به گویاترین نمونه‌ها و نمادهای هر کدام و... چه‌جا که در

این مجموعه و منظومه عظیم یافت نمی‌شود. پس از شاهنامه باید از آثار ارجمند آن رفتارآموز بزرگ، سعدی، یاد کنم، از گلستان و بوستان و غزلیات و دیگر بخشهای کلیات عظیم و عزیز او، و آنگاه از بزرگمرد فرهنگ‌ساز، خواجه شیراز، و ژرفای نانسجیدنی اشعارش. برترین افتخار این کمترین چیزی نیست بجز آموختن و آموزاندن این آثار و لایقیدن از اینکه هم‌میهن آنانم.

۳- از پاسخ گفتن به این پرسش طفره می‌روم، چه اگر فرصت مطالعه کتابهایی را به سبب گرانی آنها یا عدم استطاعت از کف داده باشم، حسرتی بر دل مانده، و اگر غفلت یا اشتغال به شغل و مشغله جهان سبب بوده، شرمی در نهادم؛ که به هر حال زخمی است و ناکاویدنش خوشتر.

۴- کتابی است به انگلیسی به نام The Great Chain of Being (زنجیره بزرگ هستی) اثر آرتور لاجوی Arthur Lovejoy. تحقیق و تحلیلی عالی در باب نحوه تفکر جامعه انگلیس در حول و حوش روزگار ویلیام شکسپیر، ایرمرد ادب انگلستان، یعنی عصر مشهور به «عصر الیزابتی» (الیزابت اول ۱۵۳۳-۱۶۰۳ م). خلاصه کلام اینکه: این قوم سخت سنت‌گرا در آن روزگار مجموعه جهان و مافیها را چونان زنجیری بس استوار می‌نگریست که جایگاه هر کس و هر چیز در آن کاملاً ثابت بود، یعنی هر یک از احاد یا حلقه‌های این زنجیره نسبت به حلقه قبلی فرودست و نسبت به بعدی فرادست به شمار می‌آمد و این رابطه یا مرابطه آنچنان دقیق و ثابت بود که کمترین گسستی در آن باعث فرو ریختن این نظم و نظام و پیدایی هرج و مرج (Chaos) می‌شد.

در یکجنین نظامی، پیداست که ناخرسندی هر کس از جایگاهی که برای او به عنوان یک حلقه مقرر و مقدر شده بود، به منزله تخطی او از نظم جهان و گناهی نابخشودنی به حساب می‌آمد. لاجوی به بررسی نموده‌های این نگرش در آثار شکسپیر و معاصرانش می‌پردازد. یکی از نمونه‌های بارز این تخطی ویرانگر مکبث است. مکبث تا آن هنگام که در جایگاه خویش به عنوان سردار پادشاه است، همه چیز در این زنجیره در جای خود قرار دارد و روزگار به آرامش و رفاه می‌گذرد، اما آنگاه که او بر اثر آزمندی و جاه‌طلبی پادشاه را به قتل می‌رساند. زنجیره از هم می‌گسلد و دوره آشفتگی و هرج و مرج پدید می‌یابد و مکبث هر قدر می‌کوشد تا اوضاع را بر سر نظم پیشین بیاورد توفیق نمی‌یابد. کيفر خونین و سهمگین او و همسرش (که مکبث به تحریک و وسوسه وی بدان عمل ننگین تن در داده بود) در حقیقت سزای عصیان ایندو بر نظم موجود در عالم هستی و خروج از سلسله مراتب دقیق و مقدری است که میان احاد و اجزای این نظام وجود داشته است. جالب توجه است که مکبث، پس از قتل پادشاه و غضب جایگاه او، در نخستین اجلاس سران کشور پس از جلوس بر مسند سلطنت از هر یک از سرداران می‌خواهد که در کرسیهای خاص خود بنشینند، و این نمادی است از سعی او در ترمیم خللی که به زنجیره هستی وارد آمده، لیکن دیگر دیر شده و هرج و مرج موجود جز با کيفر یافتن او بهبود نخواهد یافت. □

صفر تقی زاده

۱- اولین کتابی که خاطره مطالعه‌اش همچنان در ذهن من مانده است، کتاب خیمه شب بازی، اثر صادق چوبک است. این کتاب از آن جهت خاطره‌اش زنده است که پیش از آن، آثار پراکنده‌ای در مجله‌ها و جزوه‌هایی که به صورت «پاورقی» از نویسندگانی مثل حسینقلی مستعان منتشر می‌شد خوانده بودم و حالا با اثر تازه‌ای روبه‌رو می‌شدم که با آن قبلی‌ها به کلی متفاوت بود. کتاب «خیمه شب بازی» نمونه‌ای از یک اثر داستانی پخته و هنری بود که دید خواننده را عوض می‌کرد و صحنه‌های زنده‌ای از آن چه را که در زندگی طبیعی ما جریان داشت نشان می‌داد، نه وقایعی دور از ذهن و ماجراهایی که ضمن سرگرم کردن با زندگی ما ارتباط چندانی نداشت. مطالعه کتاب «خیمه شب بازی» این حسن را هم داشت که مسیر شوق و علاقه مرا به ادبیات عوض کرد و من دیگر به سراغ آن داستان‌های پاورقی و بازاری ترقتم و بیشتر با آثار نویسندگانی مثل محمدعلی جمال زاده و صادق هدایت دمخور شدم و به طور کلی دید دیگری نسبت به ادبیات پیدا کردم و توانستم فرق بین آثار هنری تراز اول و آثار بازاری را بهتر تشخیص بدهم.

مطالعه کتاب «خیمه شب بازی» تحولی در نسل ما به وجود آورد. یاد هست که در آن زمان من و دوستانم بخصوص از دیالوگ‌ها و گفت و گوهای شیرین کتاب لذت فراوان می‌بردیم، چون چوبک به قدری این دیالوگ‌ها را طبیعی و گیرا نوشته بود که انگار این جمله‌ها را از زبان مردم عادی شنیده بوده و آن‌ها را به همان شکل ضبط کرده بوده است. ما بعضی از آن جمله‌ها را که بخصوص جنبه خشم و اعتراض طبقه فرودست نسبت به طبقه مرفه و پول دار را بیان می‌کرد حفظ کرده بودیم و مرتب برای هم تکرار می‌کردیم.

مطالعه داستان‌های کوتاهی مثل «عدل»، «یحیی»، «تفتی» و «گل‌های گوشتی» ما را سخت مجذوب می‌کرد. بعضی از این داستان‌ها از لحاظ ساختار داستانی کامل‌اند و بعضی دیگر فقط برشی از زندگی را مثل یک قطعه عکس یا نقاشی از منظره‌ای، نشان می‌دهند. زبان داستان‌های چوبک در این کتاب زبان مردم کوچه و بازار است و تفاوت این کتاب با کتاب‌های بعدی او مثل «چرا دریا طوفانی شد» یا «انتری که لوطی‌اش مرده بود» این است که اگر در کتاب «خیمه شب بازی» زبان نزدیک به زبان عادی و روزمره تهرانی است، در آثار بعدی او زبان کاملاً بومی و محلی می‌شود. در همین ایام، آثار نویسندگان خارجی هم که از همین ویژگی‌ها بهره‌مند بودند، جست‌و‌گریخته به دستم افتاد. آثار جان اشتاین بک و ارنست همینگوی و ارسکین کالدول تازه در ایران رواج یافته بود و من بعضی از آن‌ها را به زبان انگلیسی می‌خواندم. صادق چوبک و صادق هدایت در واقع از جنس این نوع نویسندگان خارجی بودند و شاید به نوعی از آن‌ها یا از نویسندگان مشابه آن‌ها تأثیر گرفته بودند. این نویسندگان در ادبیات امریکا تازه سر درآورده بودند و به

نسبت ادبیات پیش از آن‌ها، آثاری نو و تازه با نثری ساده و روان به شمار می‌آمدند و مردم از آن‌ها سخت استقبال می‌کردند. تفاوت عمده‌شان با آثار قبلی این بود که هم نثرشان ساده‌تر و گفتاری‌تر شده بود و هم مضامین آن‌ها از مسایل ساده زندگی روزمره مایه می‌گرفت و بخصوص از گفت و گوهای نکته‌دار و راحت و طبیعی بهره‌مند بودند. آثار بعدی چوبک هم نشان داد که او در واقع از جمله نویسندگانی است که ذاتاً از موهبت خدادادی و نویسندگی و هنری بهره‌مند است.

۲- اگر مقصود از این پرسش این باشد که چه کتابی نخستین بار بیشترین تأثیر را بر شما گذاشته است، شاید بشود راحت‌تر پاسخ داد. زیرا میزان تأثیر آثار ادبی بر خواننده را نمی‌توان درجه‌بندی کرد و بیشترین و کمترین آن را مشخص ساخت. شدت این تأثیر در موقعیت‌های مختلف و در سنین مختلف زندگی متفاوت است. گاهی خواننده در دوره‌ای از زندگی‌اش مجذوب مثلاً شعر و شاعری می‌شود و زمانی شیفته داستان و داستان‌نویسی و زمانی دیگر کتابی سیاسی یا اجتماعی یا فلسفی که تأثیر آن به مقتضای سن و گرایش‌های اجتماعی و سیاسی‌اش در زندگی متفاوت است.

به هر حال اگر مقصود همان تأثیر نخستین بار باشد باید از کتابی نام ببرم به نام تور تیلان فلت اثر جان اشتاین بک که در همان ایام جوانی آن را خواندم و تأثیر آن چنان ژرف بود که برای مدتی شبانه روز با آن در ارتباط بودم و آن را می‌خواندم و با صدای بلند می‌خواندم و سرانجام تصمیم گرفتم با همکاری دوستی آن را به فارسی ترجمه کنیم که کردیم و همان سال‌ها به چاپ رسید. این رمان، هم پیش از ترجمه آن به فارسی و هم بعد از آن، یعنی هم در متن انگلیسی و هم متن فارسی، تأثیر فراوانی بر من به جا گذاشته است، هم از لحاظ حس انسان دوستی و محبت و صمیمیت خالصانه و بی‌ریا و هم از لحاظ مطالعه یک رمان ناب هنری و ادبی با مضمونی شیرین و زیبایی نرم و راحت و رنگین و پر نکته، موضوع کتاب، زندگی چند تن از مکزیکی‌های آمریکایی شده است که در عداد مردم فقیر و فرودست جامعه آمریکا به شمار می‌روند.

جان اشتاین بک نویسنده کتاب، ضمن توصیف زندگی این مردم ساده و فقیر و بی‌خیال، جامعه آن روز آمریکا و افراد طبقه متوسط و تازه به دوران رسیده و طماع را که فقط در اندیشه مال اندوزی‌اند سخت ریشخند کرده است. من، چندی پیش فرصت کردم و یک بار دیگر این کتاب را خواندم و باز هم مثل همان زمان از مطالعه‌اش لذت فراوان بردم.

۳- آدمی در زندگی زمانی سخت شیفته چیزی می‌شود که نمی‌تواند به دستش بیاورد و زمانی هم پیش می‌آید که همان چیزها را به راحتی در دسترس دارد اما دیگر داشتن یا نداشتن‌شان برایش به آن اندازه شوق‌انگیز نیست. من زمانی دلم می‌خواست آثار شکسپیر یا حافظ را نزد استاد یا استادانی بخوانم و از نکته‌ها و رموز آن‌ها به نحوی دقیق سر در بیاورم.

اما در آن زمان این وضع میسر نبوده است و بعدها با گذشت زمان دیگر آن شور و هیجان فروکش کرده یا علائق دیگری جانشین‌شان شده است. نکته‌ای که

شاید در این باره بتوان گفت: حسرت مطالعه آثاری است که هنرمندانی می‌توانسته‌اند بیافرینند ولی یا خود در آفرینش آن‌ها دریغ ورزیده‌اند یا دست روزگار آن‌ها را جوانمرد کرده است و در نتیجه ما از مطالعه آفریده‌هایشان بی‌نصیب مانده‌ایم. فکر کنید اگر مثلاً صادق هدایت یا فروغ فرخ‌زاد با آن قریحه خدادادی و جوشش و زاینده‌گی، بیشتر زنده مانده بودند احتمالاً چه آثار ارزنده‌ای ارائه می‌دادند و ما تا چه حد می‌توانستیم از مطالعه آن‌ها لذت ببریم.

۴- پیش از بررسی این پرسش، خوب است به یکی دو نکته اشاره‌ای شود. نکته اول این که هنوز به پایان سال ۱۳۷۷ مدتی باقی مانده است و من، دست بر قضا در همین چند روزه به چند کتاب تازه برخورده‌ام که به گمانم باید دست کم در زمینه ادبیات داستانی آثار قابل توجهی باشند. باید فرصتی باشد تا این کتاب‌ها هم به دقت مطالعه شوند. نکته دیگر این که غالباً در پایان هر سال ناشران سخت می‌کوشند پیش از آغاز سال نو آثاری منتشر کنند و در اختیار خریداران بگذارند و لاجرم تاریخ چاپ کتاب را همین سالی که در آنیم درج می‌کنند. غافل از اینکه مشکلات پیش‌بینی نشده موجب می‌شود کتاب چند ماه بعد درآید. گاهی این وقفه در مورد بعضی از کتاب‌ها بسیار طولانی‌تر هم می‌شود، بخصوص کتاب‌هایی که در شهرستان‌ها منتشر می‌شوند و بسیار دیرتر از حد معمول به کتابفروشی‌های تهران می‌رسند. مقصود این است که چه بسا از کتاب‌هایی نام برده شود که تاریخ چاپ‌شان با تاریخ نشر و توزیع‌شان درست درنیاید. از میان کتاب‌هایی که در اوایل سال گذشته موفق به مطالعه‌شان شده‌ام باید از مجموعه داستان یک زن، یک عشق اثر فرخنده آقای نام ببرم که شامل نه داستان کوتاه مستقل است. در این داستان‌ها، موقعیت زن ایرانی در خانواده‌های مختلف جامعه امروزی به خوبی تصویر شده است:

بیشتر داستان‌های کتاب از لحاظ ساختار داستان‌نویسی هم سنجیده و به قاعده‌اند و به ویژه از لحاظ گفت و گو و ارتباط منطقی وقایع و بکر بودن مضامین برجسته‌اند و خواننده را سخت مجذوب خود می‌کنند. کتاب دیگری که در اوایل سال به دستم رسید اما همان طور که اشاره شد، تاریخ انتشارش به گذشته بر می‌گردد، کتاب پایکوبی اثر محمد کشاورز است که باز مجموعه دوازده داستان کوتاه است. در این کتاب ما به چند داستان کوتاه خوب و برجسته بر می‌خوریم که می‌توانند در ادبیات داستانی امروز ما، شاخص و نمونه باشند. با توجه به دو کتاب مجموعه داستان کوتاه دیگر از امیرحسین چهل تن به نام دیگر فردایی نمانده است و کتاب یک روز مانده به عید پاک اثر زویا پیرزاد، معلوم می‌شود که زنده‌ترین بخش آفرینش‌های ادبی ما در این سال‌ها، شاخه داستان کوتاه است که همین خود می‌تواند نویدبخش خلق رمان‌های تراز اولی هم بشود. دو کتاب دیگر که مطالعه آن‌ها در سال ۱۳۷۷ به من لذت فراوان بخشید یکی کتاب یک گفت و گو بود و دیگری کتاب شعر و شناخت. یک گفت و گو مصاحبه‌ای است که آقای ناصر حریری با متفکر، نویسنده و مترجم برجسته کشور ما نجف دریابندری به

عمل آورده است و در آن، دریابندری در زمینه‌های گوناگون از مبحث ترجمه گرفته تا نقد ادبی و ویراستاری و شعر و داستان‌نویسی و فلسفه و غیره با زبانی شیرین و جذاب صحبت کرده است و گوشه‌هایی از تجربه‌های ارزشمند خود را به خواننده نمایانده است.

کتاب شعر و شناخت مجموعه مقاله‌هایی است در زمینه‌های فلسفی - نظری، نقد شعر و معرفی دو شاعر زن خارجی اثر ضیاء موحد. در این کتاب ضمن بحث‌های اساسی درباره شعر و شاعری، آثار شاعرانی مثل مهدی اخوان ثالث و نیما یوشیج و فروغ فرخ‌زاد و سیمین بهبهانی به نحوی موجز و استادانه تحلیل شده است.

منوچهر دانش‌پژود

۱- چون خواندن کتاب، غیر از کتب درسی را از ده سالگی آغاز کرده‌ام دقیقاً نخستین کتاب به خاطرم نیست اما به خاطر دارم که چند کتاب را پدرم برای تقویت خواندن و نوشتن در اختیار من گذاشت که از آن جمله است: قطعات متخبه، تألیف اسماعیل امیرخیزی که مجموعه‌ای از آثار منظوم و منثور بزرگان ادب بود، شبیه‌گزیده‌هایی که برای تدریس درس متون فارسی دانشگاهها تنظیم و تألیف می‌شود. کتاب دیگر آینه من محمد حجازی بود که در آن زمانی که ما در دبستان و دبیرستان درس می‌خواندیم معلمان ما این کتاب را بهترین کتاب برای پیشرفت انشاء و داستان‌نویسی معرفی می‌کردند و انشاء روشن و شفاف این کتاب و داستانهای دلپذیر آن بخصوص شیرین کلا که حکایتی دلنشین از مهر وطن را متضمن بود موجب رغبت هر چه بیشتر نسبت به آثار ادبی می‌شد و همین داستان را چند بار از آغاز تا انتها خوانده بودیم.

کتاب دیگر نیز که مشتمل بر فصول متعددی بود که هم در نوشتن انشاء ما را یاری می‌داد و هم مطالبش امید به زندگی را افزایش می‌بخشید کتاب در آغوش خوشبختی ترجمه ابوالقاسم پاینده بود.

۲- پاسخ این سؤال را باید به دو قسمت تقسیم کنم، کتب گذشتگان و آثار کهن، و کتب معاصران. از آثار گذشتگان، شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی بیش از هر کتاب دیگر نظم و نثر برای بنده جاذبه و آموزندگی داشته است بطوری که قسمتهایی از این دو کتاب را از حفظ داشتم. اما از آثار معاصران یکی بود و یکی نبود جمال‌زاده و سگ و دلگرد هدایت و اشعار پروین و فریدون توللی را بیش از دیگر کتب می‌پسندیدم و بر من مؤثر می‌افتاد.

۳- بسیاری از کتب داستانی (اعم از کتب نویسندگان ایرانی یا خارجی) را آرزو داشته‌ام بخوانم که اشتغالات روزمره یا قاعده «الاهم فالاهم» سعادت مطالعه آنها را از من سلب کرده است اما بسیاری از آن کتابها را در کتابخانه خود دارم تا در باقی عمر و ایام فراغت مطالعه کنم و در مورد قسمت دوم این پرسش یعنی کتابهایی را که نتوانسته باشم به دست آورم باید عرض کنم هر کتاب چاپی را که داشتن آن را - به عنوان مرجع - لازم دانسته‌ام در کتابخانه شخصی خود موجود

دارم، فقط بعضی کتب چاپ نشده خطی است که به دست آوردن عکس و فیلم از آنها نیز دشوار یا نامیسر است.

۴- باید عرض کنم تعدّد عنوان کتابهای منتشره و لزوم تهیه آنها بخصوص برای کسانی که خود قلم می‌زنند و کتب مربوط به زمینه کار خود را لازم دارند موجب می‌شود که خرید کتاب برای اینگونه طالبان کتاب به منظور مطالعه آئی و سریع آنان نباشد و به همین سبب کتابها انباشته می‌شود تا فرصت مراجعه بدانها به صورت «مرجع» پیش آید و افرادی چون این بنده کمتر فراغت دارند که همه کتابها را از آغاز تا انجام بخوانند با این حال مطالعه قسمتهایی از هر کتاب می‌تواند منشا قضاوت باشد.

از کتابهای خوب سال ۷۷ به نظر بنده این کتابهاست:

- شعلة طور از استاد دکتر زرین کوب
- تاریخ طرز و شوخ طبعی در ایران از دکتر حلبی
- دینهای ایران ترجمه دکتر فرهنگ
- اخلاقیات از هانری دوفوشه کور ترجمه امیر معزی
- روحبخشان
- تاریخ جادوگری دکتر ایرج گلسرخی
- تاریخ تحلیلی شعر نو (چهار جلد) از شمس لنگرودی

یدالله جلالی پندری

۱- اگر از نخستین خوانندهای کودکانه خود که در دایره ادبیات نوجوانان بود و کتابهایی که بنگاه ترجمه و نشر کتاب در این زمینه منتشر می‌ساخت، بگذرم باید به یاد آورم که نخستین کتاب که در زمینه ادبیات فارسی خواندم به سوی سیمرخ از نعمت‌الله قاضی (شکیب) بود که منطق الطیر عطار را به نثر برگردانده بود و در عوالم نوجوانی خود به همراه این کتاب به خواب سرد و ساکت سیمرخان سفر می‌کردم و نخستین دریچه‌ها بر پهنه ادبیات عرفانی در برابر چشمان نوجوانی‌ام گشوده می‌گشت.

۲- هر کتابی تأثیرات ویژه‌ای بر خواننده می‌گذارد اما کتابی که هنوز بعد از گذشت بیست و چند سال می‌توانم گرمای تأثیر و شوق‌انگیزی آن را در خود باز یابم، آن روزها (الایام) از دکتر طه حسین (به ترجمه زیبای شادروان حسین خدیوچم) است. وقتی در آن کتاب می‌خواندم که نویسنده از دوران علم‌آموزی خود سخن می‌گوید و دشواریهای طاقت‌سوز طلبه‌نابینایی را بازمی‌گوید که در شوق آموختن، ذخیره غذای خود را به طلبه‌بینایی می‌دهد تا برایش کتاب بخواند، حسرتی در رگهای جانم می‌دوید که: او چه کرده است و ما انسانهای بی‌نا چه کرده‌ایم و این حسرت مرا به خواندن و بیشتر خواندن برمی‌انگیخت و هنوز نیز برمی‌انگیزاند. آیا تأثیری شگرف‌تر از این می‌توان سراغ گرفت؟

۳- حسرت‌زدگی خواننده مشتاقی چون نگارنده در این زمینه بسیار است اما آنچه در این سال هنوز فرصت خواندنش را - جز به تورق - بدست نیآورده‌ام کتاب ارزشمند خانه‌ام ابری است از استاد ارجمند دکتر

پورنامداریان است که با نگاهی عمیق به شعر نیما نگریسته است و با این کتاب تنزل مقام کتابهایی سطحی را که درباره نیما نگاشته‌اند، دوچندان کرده است. ای کاش دیگران از این نوشته ارزنده عبرت گیرند و از آسان‌طلبی و آسان‌پسندی بگذرند هرچند که داستان کوزه و تراویدنهای آن را دیری است که می‌دانیم.

۴- نخستین کتابی که مشتاقانه ابتدا آن را به تورق خواندم و بعد به دقت و بعدها نیز باید دوچندان بخوانم که به بارها خواندن ارزدم مجموعه اشعار تازه دکتر شفیع کذکنی است تحت عنوان هزاره دوم آهوی کوهی، این کتاب جلوه تازه‌ای است از آنچه شعر اصیل معاصرش می‌نامیم، شعری که هم پیوند با گذشته دارد و هم از نوآوریهای نیما و اخوان و دیگران بیشترین بهره را یافته است، شعری که حدیث نفس جامعه ایران در سی سال گذشته است و روایت شاعرانه آنچه در پشت چهره بظاهر خندان و خرسند این جامعه گذشته است: لبخندی تلخ بر سرشت و سرنوشت آنها که با سلاح ترانه و سرود به جنگ صاعقه‌ها می‌رفتند (ص ۱۲۲) و نگاهی غمگانه به نسلی که مقصودشان از کلام تدبیر حمل مشعله‌ای بود در ظلام (ص ۳۲۶).

دومین کتاب فردوسی اثر ارزشمند دکتر محمد امین ریاحی است که در یکسال گذشته آنگونه که شایسته این کتاب بوده است دیگران نیز به ستایش آن پرداخته‌اند. نویسنده دانشمند با پیش‌رو داشتن تحقیقات هفتاد ساله محققان ایرانی و خارجی، با نگرشی از سر شوقمندی به زندگانی و شعر فردوسی نگریسته و در این کتاب نه چندان حجیم، خواننده را با زوایای هنر فردوسی آشنا می‌سازد.

سومین کتاب، تهاتر از یک برگ از کامیار عابدی است که در ۸۰ صفحه آغاز کتاب با نگاهی اجمالی به شعر و زندگانی فروغ پرداخته است. آنچه احساس ستایش مرا نسبت به این تحقیق مختصر و مفید برمی‌انگیزد فضیلت امانتداری نویسنده آن است که برخلاف کتابهایی چون «پریشادخت شعر» (م. آزاد) و «زنی تنها» (س. طاهباز) که برگردان کتاب «جاودانه زیستن» به شمار می‌روند، مآخذ خود را در همه موارد ذکر کرده و درس عبرتی به داعیه‌داران داده است که ذکر مآخذ نه تنها نزول شأن محقق نیست بلکه نشانه‌ای از دقت و امانت اوست. □

حجت‌الله اصیل

۱- اولین کتابی که خواندم «فلکناز و خورشید آفرین» نام داشت و کتابی بود که در صفحات غرب ایران رواج داشت و در شب‌نشینی‌ها بسیار خوانده می‌شد. آن را روحانی مکتب‌دار ده به ما آموخت. اگرچه به ادب عامیانه نزدیک‌تر است تا ادب رسمی، اما در پرورش اندیشه و تخیل من اثری مثبت داشت. موضوع آن عشق بود و فداکاری و قهرمانی در راه عشق. من آن داستان منظوم را واقعی می‌پنداشتم و با قهرمانان و حوادث آن زندگی می‌کردم. یکی از دلمشغولی‌هایم این بود که فلکناز (شخصیت اول منظومه) نیرومندتر است یا

رستم. سرانجام به این نتیجه رسیدم که جهان آفرین تا جهان آفرید

سواری چو رستم نیامد پدید

اکنون مشکل نوه پنج ساله‌ام (بردیا) این است که رستم پرزور تر است یا «سوپرمن» و من کوشیده‌ام مشکل را با این فرمول حل کنم که رستم و سوپرمن هر دو قهرمانانی خوبند، و خوبان با هم نمی‌جنگند، آن دو، تنها با بدان می‌جنگند. اما به او نمی‌گوییم که سوپرمن چه کاره است؟

جهان آفرین تا جهان آفرید

سواری چو رستم نیامد پدید

۲- کتاب دوم نیز چون کتاب نخست ساده و جوان‌پسند بود. در میان کتاب‌های بسیاری که در سال‌های جوانی خواندم، یکی هم کتاب «مردان خودساخته» بود. در آن کتاب با چهره‌های گروهی از مردان تاریخ آشنا شدم، اما سرگذشت محمدعلی فروغی ذکاءالملک بیش از همه بر من اثر گذاشت، از آن سرگذشت آموختم که پزشکی بخوانم و ریاضیات بدانم و به فلسفه نیز علاقه‌مند شدم هرچند سرانجام رشته علوم سیاسی را برگزیدم. گویا در آن کتاب بود که پی بردم که افلاطون بر سر در آکادمی خود نوشته بود: «آنکه هندسه نمی‌داند به درون نیاید» و من در دبیرستان رشته ریاضی را برگزیدم آیا زیر تأثیر همین شعار نبود که در هندسه مسطحه مهارت زیاد یافتم؟

۳- در سال‌های ۱۳۳۲ یا ۱۳۴۳ بود که کتاب «قرارداد اجتماعی» اثر ژان ژاک روسو با ترجمه دکتر غلامحسین زیرک‌زاده را خواندم و بر یکی از منابع تفکر غربی درباره فلسفه سیاسی آگاهی یافتم. آنگاه در صد خواندن «امیل» اثر ارزنده دیگر روسو برآمدم. اما بیش از یک فصل آن را نخوانده بودم که دوستی «باشه‌خوان» (باشه‌خان = باشه‌خوان یعنی کسی که اگر کتاب مفت و مجانی باشد می‌خواند و اگر نباشد، نمی‌خواند) کتاب را از من گرفت که بخواند و پس بدهد. اما او مرد امینی نبود، باشه‌خوان بود. او کتاب را پس نداد، و من دیگر هرگز فرصت نیافتم که آن را بخوانم.

۴- با واژه «بهترین» مخالفم. بهترین نسبی است و به باور و دیدگاه خواننده بستگی دارد. اما برای من نام بردن از بهترین کتابی که خوانده‌ام دشوار نیست. آن کتاب «شاهنامه» است. شاهنامه را نه بدان سبب بهترین می‌دانم که میراث ارجمند نیاکان ماست، بل بدان سبب که در میان آفریده‌های ادبی بشر بی‌مانند است؛ هم سرگذشت تمدنی دیرپازست و هم سرشار از حکمت و بینش انسانی والا است. فردوسی حکیمی است فرزانه. او مرد فرهنگ و سنگ است. اندیشه‌های بلند خود را با فروتنی هوشیارانه در قالب شعر می‌ریزد. قهرمانانش نیز چون او خردمند و پاک‌دلند. گویی همه در مکتب این دهقان فرزانه خراسان پرورده شده‌اند. پستی و کینه‌جویی مبتذل و اهریمنی برایشان نامی بی‌نشان است. آنان دشنام‌گوی و غارتگر و ناتوان‌کش و خیانت‌پیشه نیستند و اگر گاهی به گناهی کوچک دست یازند، سرانجام پشیمان می‌شوند و به راستی باز می‌گردند. آنان دادگر، راستگو، راست‌کردار و بخردند. نگرش فردوسی به هستی، روشن، سازنده و عملی است

و به گمان من مهمترین جنبه شاهنامه، همین است. حکمت فردوسی و آموزش شاهنامه مطابق با عقل سلیم است. چند مثال می‌آوریم

۱. روابط قدرت
فردوسی می‌داند که در نظام سیاسی فردسالار، ویژگی‌های مثبت یا منفی فرمانروا همیشه به وجهی افراطی نمایان می‌شود و آثار آن سازنده یا ویرانگر است. پس باید میان سجایای فرمانروا و قدرت او تعادلی ظریف برقرار باشد. این معنی را از سخن رستم به کاوس شاه، پس از کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب درمی‌یابیم:

ز اندیشه خرد و شاه سترگ

زیانی بیا بریامد بزرگ
و این گفته یونانیان را که «قدرت فساد می‌آورد» (و لرداکنون آن را به صورت «قدرت فساد می‌آورد، و قدرت مطلق فساد مطلق» باز گفته) از زبان و رفتار کیخسرو درمی‌یابیم. او پس از کشتن افراسیاب و از میان برداشتن نیروهای اهریمن، بر آن می‌شود که برای گریز از فرجام ناخوشایند قدرت مطلق، از شاهی کناره گیرد و بهانه‌اش این است که جمشید و ضحاک و کاوس به تباهی قدرت گرفتار شدند و من نیز.

بترسم که چون روز نخ برکشد

چو ایشان مرا سوی دوزخ کشد
۲. معمای مرگ
فردوسی در شاهنامه، معمای ناگشوده مرگ را به زیباترین روشی مطرح می‌سازد، خواننده را تا مرز ناممکن می‌برد، سپس راه چاره را به او می‌نماید:

از این نکته جان تو آگاه نیست
بدین پرده اندر تو راه نیست
دل از نور ایمان گر آگنده‌ای

تو را خامشی به که تو بنده‌ای
بدینسان به خواننده هشدار می‌دهد که معمای مرگ به برهین عقلی گشوده نشود. شرط خردمندی آن است که آنچه را بیرون از توان و اراده است بر تو مقدر شده بپذیری و جان و خرد را بیهوده در راهی بی‌مقصد فرسوده نسازی. گویی حافظ نیز در دمسازی با حکیم طوس است که می‌گوید:

سخن از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی
که کس نکشود و نگشاید به حکمت این معما را
سخن کوتاه؛ این شیفته خرد و داد و فرهنگ و فرزاندگی، با رنجی سی ساله نه تنها زبان فارسی و هویت ایرانی را جاویدان ساخت و بیفکند از نظم کاخی بلند/ که از باد و باران نیابد گزند، که نمونه‌ای والا از نگرش انسانی به عالم و آدم بر جای نهاد که تا جهان برپاست و فرهنگ ایرانی برجای، همچنان بر تارک ادبیات جهان خواهد درخشید و چنین باد(!)

محمد قاسم زاده

۱- شاید به ندرت آدم‌هایی پیدا بشوند که در میان سالی و پس از آن، به یاد بیاورند اولین کتابی را که خوانده‌اند. ولی تا آن جایی که به یاد دارم، روزی رفته بودم، خانه یکی از وابستگان مادری‌ام، سال‌های آخر

دبستان را می‌گذراندم؛ سال پنجم یا ششم. او مردی کتابخوان و شاید بیش تر مجله‌خوان بود. تمام مجله‌های مهم را می‌خرید. در کتابخانه‌اش یک جلد معلومات عمومی داشت که به لحاظ حجم زیادش، در نظر من که هنوز کتاب‌های کم حجم دیده بودم، اثر مهمی بود. کتاب را ورق زدم. آن روز کتاب را به من امانت داد. در خانه باز ورقش زدم. چند صفحه هم یادداشت برداشتم. از بهترین آثار ادبی معاصر. چند روز بعد که از مقابل کتابفروشی فردوسی به تنها فروشگاه کوچک کتاب در شهرمان می‌گذاشتم، خیمه شب بازی صادق چوبک را پشت ویتترین دیدم. ایستادم و تمام کتاب‌ها را نگاه کردم. از لیستی که برداشته بودم، فقط همان یک کتاب را داشتم، ولی قیمتش با پولی که من داشتم یا می‌توانستم خیلی زود به دست بیاورم، فاصله زیادی داشت و چه ترفندهایی به کار بردم تا توانستم به دستش بیاورم و دست به هیچ کاری نزدم تا کتاب تمام نشد.

۲- خیلی سخت است که فقط از یک کتاب یا حتی از یک نویسنده نام ببرم. هیچ کس هم شاید نتواند. چرا که تأثیر ما از کتاب‌ها گونه‌گون است. تنها می‌توان سیاهه‌ای نوشت. مثلاً در داستان کوتاه: مجموعه دویلی‌ها، به ویژه داستان‌های فیض و مردگان یا در زمینه رمان: دن کیشوت، آناکارینا، برادران کارامازوف، قصر، محاکمه، صد سال تنهایی، پدر پارامو (خوان رولفو) و آتورا (کارلوس فونتنس). ولی با اندکی تسامح می‌توان در صدر این لیست، قصر کافکا را نشانند. اگر هم کسی دلیلش را بخواهد، هیچ جوابی برایش ندارم. فقط می‌دانم که هنوز برایم جاذبه دارد و هر بار که آن را شروع می‌کنم، انگار برای اولین بار است که می‌خوانمش.

۳- مهم‌ترینش را این بار به جرأت می‌توانم اسم ببرم اولیس اثر جویس و پس از سیاهه‌ای دور و دراز از افسانه‌های کانتربوری تا ژاک قدری و استادش نوشته دیدرو، تا طبل حلبی گوتترگراس، تا سه ببر گرفتار نوشته اینفانته و نیز عاشق خانم چترلی نوشته دی. اچ. لارنس.

۴- سال ۱۳۷۷ از آن سال‌هایی بود که فرصت خواندن داشتم؛ آن هم به وفور. ولی بهترین اثر را به جرأت می‌توانم کتابی بدانم که تا این لحظه آخرین کتابی است که خوانده‌ام: رمانی اثر ماریو وارگاس یوسا به نام *In Praise of stepmother* (در ستایش نامادری)؛ رمانی کوتاه و اعجاب‌انگیز، هم به لحاظ سبک و هم به لحاظ خلق دنیای شگفت‌انگیز آن. قدرت نویسنده در به‌کارگیری زبان و نیز رفت و برگشت او از دنیای معاصر به قرون وسطی بی‌نظیر است.

احمد عزیزی

۱- هدیه معلم کلاس اول ابتدایی آقای پدرود بود. به نام ترجمه اشعار لامارتین شاعر رمانتیک فرانسوی من قبل از اینکه به دبستان بروم، خود خواندن و نوشتن یاد گرفته بودم و بنابراین کل اثر را مطالعه کردم و در تقویت روحیه شاعرانه بسیار مؤثر بود.

۲- کتاب ارض ملکوت، تألیف هانری کرپن، هشت کتاب سپهری، کتاب شهادت دکتر علی شریعتی و کویر.
۳- الف - خیلی علاقه‌مند بودم که ترجمه فارسی اسفار اربعه ملاصدرا را که می‌گویند جناب آقای جوادی املی ترجمه کرده است، بخوانم، اما متأسفانه نه آن ترجمه به دست من رسیده است و نه خود اسفار که بتوانم با عربی غلط غلط خودم بعضی از مضامین آن را دریابم اما کتابی از ملاصدرا را که نامش یادم نیست اما حول و حوش مبحث مبدأ و معاد بود ترجمه آقای جواد مصلح (سروش) آن را به دقت خواندم و بارها بارها حول و حوش مباحث آن اندیشه کردم.

ب - دومین کتابی که در فلسفه مرا تحت تأثیر قرار داد شعاع علم و عمل در فلسفه اشراق نوشته غلامحسین دینانی، ولی ای کاش اسفار را می‌خواندم.
۴- متأسفانه من اصلاً کتابخانه‌ای ندارم، طور الهام غیبی را بر ساحل ماوراء پهن کردم و منتظر صید مرواریدهای معنوی و گوهرهای اجلالی‌ام. افسوس که دیگر نه امکان و نه فرصت کتاب خواندن دارم. و اعتقادم این است که جان پاکان کتاب مسطور است - بیت معمور ورق منشور است.
متأسفانه علاقه شدید به نوشتن و تألیف و تصنیف نیز علیرغم آنکه به سعدی نگریافته‌ام اما مدتهاست دست به قلم نبرده‌ام. و مدتهاست اصلاً کتابی نخوانده‌ام.

منیره احمد سلطانی

۱- اولین کتاب‌هایی که خواندم تا آنجا که به خاطر دارم بیشتر در حوزه روان‌شناسی بود. در میان کتاب‌های درسی یکی از اقوام کتاب آنسوی چهره‌ها را به خاطر دارم که ازو گرفتم و خواندم.
۲- بیشترین تأثیر را کتاب عرفان مولوی نوشته خلیفه عبدالکریم، ترجمه دکتر احمد محمدی بر من گذاشت. بعدها که با دکتر محمدی همکار شدم از این همکاری بسیار خرسند بودم. نیز کتاب زنان در سلامت و بیماری (WOMEN HELTH AND ILLNESS)، که آن را با همکاری خواهرم از انگلیسی به فارسی برگرداندم و نشر آتیه بهار امسال (۱۳۷۷) آن را چاپ و منتشر کرد. همچنین کتاب ژان کریستف اثر رومن رولان. و دیگر کتاب دنیای سوفی. همچنین کتاب تفسیرهای زندگی اثر ویل و آریل دورانت.
۳- از این جمله کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت است که تنها یک جلد آن (مشرق زمین گاهواره تمدن) را خوانده‌ام.
۴- بهترین کتابی که امسال (۱۳۷۷) خوانده‌ام کتابی تحت عنوان فولکلور جهان (DICTIONARY OF WORLD FOLKLORE) است که از انتشارات لاروس است و من اکنون ترجمه آن را به بخش‌های پایانی نزدیک کرده‌ام. کتابی دلنشین جامع و جالب است.

سیدجعفر حمیدی

۱- اولین کتابی که خواندم یا می‌خواندم کتاب

جوهری بود که در کلاس سوم ابتدایی تمام روزها یا شب‌های ماه‌های محرم و صفر برای مادرم می‌خواندم او می‌گفت به شرطی اجازه می‌دهم به حسینی یا تکیه بروی که اول یک روزه برای من بخوانی من هم که شیفته رفتن به حسینی و سینه‌زنی و دیدن مراسم بودم، جوهری را که تقریباً نصف قد خودم بود باز می‌کردم و با صدای بلند برایش می‌خواندم یادم می‌آید این کتاب که چاپ سنگی قدیم و متعلق به دائیم بود پر از غلط‌های چاپی بود و من هم با همان سواد کودکانه سوم ابتدایی آن را پر از غلط بیشتر می‌خواندم، نه من معنی کلمات را می‌دانستم نه مادرم اما وقتی نام امام حسین (ع) می‌آمد می‌دانستم که درست خوانده‌ام و مادرم آنچنان اشکی می‌ریخت که حتی خودم هم گریه‌ام می‌گرفت و هر وقت به اسم شمر می‌رسیدم در میان اشک و گریه با صدای بلند می‌گفت (ای خدا لعنتش کند) حالا اگر صد بار هم اسم شمر می‌آمد همین جمله را تکرار می‌کرد. همین که روزه خواندن پر از غلط من تمام می‌شد، اجازه می‌یافتم با خودش یا پدرم و به ندرت تنها به دیدن مراسم بروم. پدرم که کارمند وزارت دارایی بود و امروز بازنشسته و در سنین بالا است، بانی و خدمتکار حسینی و به اصطلاح همه کاره محل بود و روزه‌خوان‌ها و سینه‌زن‌ها به دعوت او به محله ما می‌آمدند و می‌رفتند. او می‌خواست که من در حسینی هم کتاب جوهری وجودی بخوانم اما هیچوقت تن به این کار ندادم زیرا می‌دانستم که همه را غلط می‌خوانم و دیگر اینکه خجالت می‌کشیدم. اما بالاخره مدتی مرا به نوحه‌خوانی در حسینی و مساجد دیگر واداشت. و نمی‌دانم چرا از این کار گریزان بودم. بالاخره کتابهایی مثل دیوان جودی و طریق البکا و خزاین‌الاشعار را برای مادرم در منزل می‌خواندم این کتاب‌ها غلط‌های چاپی کمتری داشتند و تعدادی از اشعار آنها حفظم شد. در کلاس‌های پنجم و ششم ابتدایی که بودم، در شب‌های زمستان افراد خانواده، در خانهٔ عمومی جمع می‌شدند و پدرم کتاب‌های امیرحمزه صاحبقران، امیرارسلان نامدار و هفت پیکر نظامی را برای حاضران می‌خواند و هر کدام از این کتاب‌ها تقریباً یک ماهی طول می‌کشید تا تمام شوند من هم با سایر بچه‌های فامیل از جمله مستمعین مجلس بودیم. زمانی که پدرم از خواندن خسته می‌شد می‌گفت: جعفر بگیر بخوان و من دنباله کتاب را ادامه می‌دادم. بیشتر عشق ما بچه‌ها به شب پایان کتاب بود که عروسی امیرحمزه بامهرنگار یا امیرارسلان با فرخ‌لقا فرا می‌رسید. زن عمومی تمام سیورسات عروسی را فراهم می‌کرد، شیرینی و آجیل و میوه مفصل و حتی شام هم مهیا می‌شد. زنان کل می‌زدند و بچه‌ها شادی می‌کردند مخصوصاً برای خوراکی‌ها. گاهی می‌شد که برای شب عروسی قهرمانان کتاب، یعنی شب پایان خواندن کتاب، از مطرب‌های محلی و چند نفری اهل محل هم دعوت به عمل می‌آمد. بدین طریق، من کتابهای امیرحمزه، امیرارسلان، هفت پیکر، حسین کردشستری و چند کتاب دیگر را در دوران ابتدایی خواندم.

۲- نخستین کسی که بیشترین تأثیر را برای کتاب خواندن روی من گذاشت پدرم بود که تمام شب‌های

زمستان در هر سال یک بار این کتاب‌ها را برای اهل فامیل می‌خواند. معلمی داشتم به نام آقای وادی که خدایش رحمت کند، قرآن خواندن را به من و سایر بچه‌های کلاس سوم به خوبی آموخت. تقریباً تمام سوره‌های کوچک دو جزو آخر قرآن را به تشویق او حفظ کردیم که هنوز هم آنها را از حفظ دارم. معلم دیگری داشتم به نام آقای احمدزاده که خدا او را محفوظ بداراد در کلاس چهارم، قرآن را با صوت بسیار دلکش تلاوت می‌کرد و تا امروز که تقریباً پنجاه سال از آن زمان می‌گذرد هنوز هم قرآن را با همان صوت می‌خواند. من همیشه آرزو می‌کردم که بتوانم مثل او قرآن بخوانم. شب‌های ماه مبارک رمضان به مسجد محل می‌رفتم و کنار میز قرآن‌خوانان می‌نشستم و نوبت به من که می‌رسید، چند حزب را با صوت قرائت می‌کردم و بدین ترتیب در طول چند ماه رمضان، قرآن را به خوبی و بدون غلط یاد گرفتم.

در دوره دبیرستان بواسطه فراوانی درس‌ها فرصت کتاب خواندن نداشتم اما در دوره دانشگاه در شیراز، با نویسندگان بزرگ آشنا شدم، تقریباً تمام آثار ماکسیم گورکی، چک‌لندن، جان اشتاین بک، همینگوی و شکسپیر را خواندم بیشتر کتاب‌های هدایت، چوبک، بزرگ علوی و جمالزاده را مطالعه کردم.

۳- من فرصت خواندن کتاب بسیاری را از دست دادم اما اصلاً متأسف نیستم زیرا به جای آنها کتاب‌های دیگری را مطالعه نمودم. تنها تأسفم از این است که چرا در دوران نوجوانی و جوانی فرصت‌های بسیار را فنا کرده و نتوانستم کتاب‌های بیشتری را بخوانم.

۴- بیشتر مطالعاتم در این سن و سال معمولاً حول محور کتاب یا مقاله‌ای که می‌نویسم یا درسی که باید در کلاس کارشناسی ارشد و دکتری تدریس نمایم دور می‌زند و معمولاً هر مؤلفی یا معلمی به نظرم این طرز مطالعه را دنبال می‌کند. امسال دو کتاب را به دست چاپ سپردم یکی به نام «بوشهر در مطبوعات عصر قاجار» و دیگری به نام «جانگدازان» در ارتباط با تاریخچهٔ پیدایش و مضرات مواد مخدر. طبیعی بود که بیشتر آثاری که در مورد مطبوعات عصر قاجار و یا مواد مخدر نوشته شده، مطالعه کنم و چنین کاری را کردم. در کنار این کار کتاب‌های دیگری را مثل آثار پال تونیچل و رمانی از هاینریش مان به نام فرشته آبی را در ماه‌های اخیر مطالعه نموده‌ام.

سیدصادق سجادی

۱- اگر مقصود، اولین کتاب یا کتابها بطور مطلق است، باید بگویم نخستین بار پس از آشنایی با حروف الفبا تقریباً بطور همزمان به خواندن جزء اول قرآن مجید، نصاب‌الصبيان، صرف میر و گلستان سعدی نزد پدرم استاد دکتر سیدجعفر سجادی پرداختم. احساس شوق و غروری که از خواندن این کتابها داشتم بی آنکه معنی آیات و عبارات را به درستی دریابم، و از سوی دیگر بیم و ترسی که هر روز برای تحویل درس روز پیش احساس می‌کردم هنوز از خاطرم نرفته است. اما

اولین کتابی که به تنهایی خواندم و از آن لذت بسیار بردم کتاب «حسین کردشستری» بود که اکنون نیز برخی جزئیات آنرا به یاد دارم.

۲- پاسخ به این سؤال دشوار است و گمان نمی‌کنم بتوانم تنها به یک کتاب بسنده کنم. مثلاً در زمینه احوال و زندگی بزرگان، کتاب امیرالمؤمنین علی (ع) نوشتهٔ عبدالفتاح عبدالمقصود؛ در زمینه ادبیات و تاریخ، کتاب تاریخ بیهقی و مرزبان‌نامه؛ در ادبیات نوین اجتماعی - داستانی کتاب بینویان هوگو؛ در تاریخ علم و اندیشه، سیر حکمت در اروپا، تاریخ فلسفه راسل و تاریخ علم سارتن، و در شعر فارسی دیوان کبیر مولانای بلخی از جمله آنهاست. با این همه اگر ناگزیر گردم از آن میان یکی را برگزینم، دیوان کبیر را انتخاب خواهم کرد.

۳- البته هزاران عنوان کتاب وجود دارد که بنده نتوانستم بخوانم یا فرصت خواندن آنها را نیافته‌ام. گمانم مقصود کتابهایی است که با وجود آنکه در حوزه علایق من قرار می‌گیرد به خواندن آنها توفیق نیافته‌ام. درین صورت باید بگویم در سالهای اخیر به دلایلی از خواندن داستان و رمان و نمایشنامه که همواره بخشی از اوقات مرا بخود اختصاص می‌داده تا حد زیادی محروم مانده‌ام. آثار اخیر اسماعیل فصیح، علی محمد افغانی، مدرسی از آن جمله‌اند. در زمینه رشتهٔ خاص و مورد علاقه‌ام، اخیراً کتاب «جانشینان پیامبر» نوشته ویلفرد مادلونگ در انگلستان منتشر شده که انطور که شنیده‌ام تحقیقی است نسبتاً جامع با دیدگاهی قابل توجه دربارهٔ خلفای راشدین، با استفاده و توجه خاص به منابع شیعی. گمانم به سبب قیمت گران آن و محدودیت ورود کتاب تا مدت‌ها نتوانم آنرا به دست آورده بخوانم.

۴- باید از دو کتاب «مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران» نوشته محمد حقوقی، و «تاریخ فلسفه قرون وسطی» نوشته امیل برید و ترجمه یحیی مهدوی اشاره کنم. اولی را بدان سبب که نویسنده خود مردی شاعر و شعرشناس است و به نظر من با دیدگاهی جالب به ادبیات معاصر پرداخته و نکات بسیار مهمی را متذکر شده است؛ دومی را بدان علت که در حقیقت یک تاریخ پیوسته و منسجم از سیر اندیشهٔ فلسفی به دست داده و ارتباط معنوی و ماهوی دستگاههای فلسفی و مبنای فکری فیلسوفان بزرگ را بخوبی نمایانده است.

مهدی غبرائی

۱. از اولین کتابهایی که خواندم و خوب به یاد دارم، شاید در سال چهارم ابتدایی، «امیرارسلان نامدار» بود که در راهروهای نیمه تاریک ساختمان قدیمی دبستان یا شبها زیر پشه‌بند می‌خواندم و می‌خوابیدم و همچنین «موش و گربه» عبید زاکانی که برعکس اولی شعر بود و کم حجم، و بعدها «پینوکیو» و «تام‌سایر» از فراموش نشدنی‌ترین کتابهایی است که خوانده‌ام.

۲. از تأثیرگذارترین و منقلب‌کننده‌ترین رمانهای ایرانی برایم «بوف کور» و «شازده احتجاب» و از دیگران «خرمگس»، «کلبهٔ عمو توم»، «سرخ و سیاه»، «امادام بوواری»، «دکامرون» از جوانی بوکاچو، «قربانی» از کورت تزیو مالاپارته، «خشم و هیاهو»، «صد سال

تنهایی»، «پدرو پارامو» از خوان رولفو و از ترجمه‌های خود «مرگ خواب» از فاکنر و این اواخر «دفترهای مالته لاوریدز بریگه» از راینر ماریا ریلکه شاعر آلمانی و از غیر زمانها «زندگی، مرگ، و دیگر هیچ» از اوریا نافالاجی، «فلسفه هگل» از ت. استیس، «تاریخ جهان» از آلبرماله و ژول ایزاک و... فهرست به درازا می‌کشد.

۲. اگر منظور کتابهایی باشد که می‌توانستم بخوانم و نخوانده‌ام، از سر تا ته خواندن شاهنامه فردوسی، مثنوی معنوی و غزلیات شمس، آثار نظامی و «جنگ و صلح» تولستوی است که همیشه نیمه‌کاره مانده‌اند. و اگر آرزو باشد، دوره کامل آثار شکسپیر، فاکنر، بالزاک، ریلکه، موزیل، ژورژه آمدو، بارگاس یوسا، ناپیل بسیاری نویسندگان دیگر است.

۴. در زمینه رمان ایرانی بی‌تردید بهترین کتاب سال ۷۷ «ساعت گرگ و میش» نوشته رضا پور جعفری بود که حروفچینی‌اش را خواندم و بزودی منتشر می‌شود. در زمینه نقد و نظر کتاب «زندگی، عشق و مرگ در آثار صادق هدایت» از شاپور جورکش و از زمانهایی که به زبان انگلیسی خوانده‌ام (موضوع شخصی) از کنزاور و اوته، برنده جایزه ادبی نوبل چند سال پیش و «بلم سنگی» و «نابینایی» از ژوزه ساراماگو، برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۹۸ بود.

علی عبداللہی

۱ - فکر می‌کنم کتاب «شهر آفتاب» بود اسم نویسنده آن یادم نیست. کتاب مشهوری نبود. در سال چهارم بستان بخاطر شاگرد اولی آن را از معلمم جایزه گرفتم. در ضمن اولین کتاب غیردرسی و کتاب کتابخانه شخصی‌ام هم بود کتاب داستان مصوری برای کودکانی روستایی در خانواده‌ای بی‌سواد مثل یک جشن بیادماندن بود.

۲ - نمی‌توانم کتاب خاصی را نام ببرم چون آدم در هر دوره‌ای متأثر از کتاب خاصی است که شاید با کتاب دوره دیگر کاملاً متضاد هم باشد. در اوایل دبیرستان داستانهایی منظوم عاشقانه و عارفانه و شعرهای مولوی بر من تأثیر زیاد گذاشت و هسته اولیه شعرهایم شد. در اواخر همین دوره «کویر» شریعتی و در دوره لیسانس «چنین گفت زرتشت» نیچه و بعد کتابها و کتابهایی دیگر...

۳ - شاهنامه فردوسی، چون هیچوقت فرصت نکرده‌ام آن را از اول تا آخر با دقت بخوانم. البته خواندن بخش‌هایی از آن به مناسبت‌ها و حالهای گوناگون ابتدا ارضانم نکرده است و همچنان منتظر فرصتی هستم که از این شرمندگی رها شوم.

۴ - در سالهای اخیر عمده‌کارم، به جز شعر، ترجمه و تحقیق بوده است. آثاری از ریلکه، نیچه، اخیراً بعد از ترجمه شعرهای نیچه و ویژه‌نامه‌ای از «ریلکه» به کتابی برخوردم که در سال ۱۹۹۷ در آلمان منتشر شده بود به زبان آلمانی. نام آن «لو آندره آس - سالومه» [Lou Andreas - Salome] است و نویسنده آن «پرنر روس» Werner Ross. در این کتاب کوچک علاوه بر شرح حال

زندگی سالومه، به مراحل مختلف زندگی او، گرایشش به نوشتن، تحصیل الهیات و آشنایی با استادان برجسته این رشته، برخورد ناگهانی با فریدریش نیچه و دوستانش در ایتالیا، آشنایی و الفت بعدی با ریلکه و در نهایت پیوستن او به شاگردان و شیفته‌گان فروید، در فصلهای مختلف اشاره شده است.

آنچه شگفت می‌نماید جستجوی مداوم او در پی «حقیقت» و حقیقت‌جویان راستین و مهمتر از همه تشخیص‌های درست و تأثیر شگرف او بر نوانگ است. نخستین برخورد او با نیچه، تمام عمر بر این فیلسوف سایه انداخته بود. کشمکش‌ها و تنش‌های بعدی نیچه به خاطر همین صاعقه در نهایت به نفرت او از زنان و آف. نیش «چنین گفت زرتشت» انجامید. ریلکه درحالت‌ترین شعرهایش را در دوران همدلی با لو سرود و فروید او را زنی فرهیخته و تیزهوش یافت. این زن افسانه‌ای در ادبیات و فرهنگ آلمانی - بی‌آنکه از جاده عرف خارج شود - توانست منشأ آفرینش آثار سترگ بشری شود. راز این توانایی تا حدی در این کتاب آشکار می‌شود. راستش وسوسه ترجمه این کتاب هم به سرم زده و قصد دارم ترجمه‌اش کنم. در میان کتابهای فارسی، زیر پای همه مجموعه شعری از ایرج ضیائی برایم جالب بود. کتابی یکدست با شعرهایی درباره اشیا و حال و روز آنها. و زبانی در بیشتر اشعار - همراه با روند شعر و زندگی امروز. ضیائی در این دفتر چهره‌ای نو از خود ارائه می‌کند که کم‌فروغ‌تر از چهره شاعران معاصر جهان نیست.

مر نضی کلانتریان

۱ - تصور می‌کنم کمتر کسی بتواند پاسخ درستی به این سوال بدهد. اگر من می‌توانم تصادفاً به آن پاسخ بدهم بیشتر به دشواری وضعی مربوط می‌شود که در آن گیر کرده بودم. مادرم سواد نداشت اما از حافظه‌ای قوی و هوشی سرشار برخوردار بود و سخت عاشق پدرم بود (این مطلب را بعدها فهمیدم: با اینکه در زمان مرگ پدرم، ۲۵ سال داشت تا پایان عمر ازدواج نکرد و مطلب یا شعری نبود که پدرم در دوران کوتاه زندگی مشترکشان، یعنی حدوداً ده سال، گفته یا خوانده باشد و در حافظه مادرم ثبت نشده باشد). گویا آن بزرگوار - یعنی پدرم - علاقه‌ای مفرط به دیوان خواجه شیراز داشت و شبی نبود که غزل یا غزل‌هایی از دیوان خواجه را با صوتی خوش برای همسر جوانش نخواند (به این موضوع هم بعدها پی بردم، چون در هنگام مرگ پدرم چهار سال داشتم). حال یچه مدرسه کلاس دوم یا سوم ابتدایی را در نظر بیاورید که مادرش، هر شب یا تقریباً هر شب، پس از انجام تکالیف مدرسه دیوان خواجه را جلویش باز می‌کند و از او می‌خواهد حافظ بخواند. بدیهی است حتی بی‌تی نبود که صحیح خوانده شود. مادرم با مهربانی و افسردگی قرائت درست را ارائه می‌داد و شرمساری من حد و وصفی نداشت. دشمنی با حافظ در نوجوانی و جوانی‌ام با من بود و ارادتم به خواجه تصور می‌کنم با «از کوچه زندان» استاد زرین‌کوب شروع شد. حتی امروز هم اگر در محفلی دوستانه نوبت خواندن

غزلی از دیوان خواجه به من برسد با ترس و لرز آن را می‌خوانم و اگر بخت با من یار باشد و فرصت کوتاهی پیداکنم سریعاً به تمام ابیات غزل مورد نظر نیم‌نگاهی می‌کنم تا بند را آب ندهم.

۲ - بی‌تردید «تاریخ تمدن ویل دورانت» کتابی است که هرگز از خواندن آن سیر نمی‌شوم. این اثر با ارزش را در چاپ‌های اولیه به صورت مجلدات متعدد (تصور می‌کنم قریب به سی جلد، اگر درست یادمانده باشد)، در ویرایش جدید یازده جلدی آن، در متن انگلیسی بسیار زیبایی آن و در ترجمه فرانسوی آن به کرات خوانده‌ام. اگر از لحاظ دقت در بعضی از مسائل یا تاریخ‌ها نتوان به آن اعتماد کرد، که تصور می‌کنم ویل دورانت خیلی هم در بند آن نبوده است، طنز بی نظیر کتاب و فروتنی بی‌همتای ویل دورانت در سراسر کتاب جای چون و چرایی باقی نمی‌گذارد. تاریخ تمدن ویل دورانت تمام جنبه‌های فرهنگ و تمدن بشری را دربردارد و اگر کسی آن را نخوانده باشد به حق مغبون است.

۳ - اگر فردوسی بزرگ، خواجه شیراز، شیخ اجل، حضرت مولانا و حکیم گنجه را کنار بگذارم، همیشه از اینکه فرصت پیدا نکرده‌ام دیوان شعری بزرگ ما از رودکی تا ملک‌الشعراء بهار را دقیقاً بخوانم احساس غبن می‌کنم، البته ملک را هم باید در ردیف پنج بزرگوار بالا قرار دهم که با اشعارشان مانوس بوده‌ام.

۴ - متن فرانسوی «قرارداد اجتماعی» ژان - ژاک روسو بهترین کتابی است که در سال ۷۷ خوانده و گرفتار آن شده‌ام. در جوانی ترجمه بسیار فاخر استاد فقید غلامحسین زیرک‌زاده را بارها خوانده بودم. هم کتاب در تغییر مکان‌های پی در پی ناپدید شد و هم مطالب آن از یادم رفت. دوست بسیار عزیزی چهار نسخه از چهار ناشر فرانسوی «قرارداد اجتماعی» را برایم فرستاد. یکی از این نسخه‌ها انصافاً کار تازه‌ای در زمینه تحقیق اجتماعی و فلسفی است. چهار تن از صاحب‌نظران فرانسوی نسخه جدیدی از «قرارداد اجتماعی» را به عرصه فرهنگ عرضه کرده‌اند. در سراسر کتاب صفحه‌ای به قرارداد اجتماعی و صفحه مقابل آن حسب مورد به فلاسفه و متفکرانی اختصاص داده شده که از افلاطون تا به امروز در خصوص مسائل گوناگونی که در قرارداد اجتماعی عنوان شده اظهار نظر کرده‌اند. وقتی تصمیم به ترجمه گرفتم واقعاً متوجه دشواریهای کار نبوده‌ام. اما از دشواریها توفیق اجباری نصیب شد: با اینکه در سراسر کتاب بیش از سه‌الی چهار صفحه به کانت اختصاص داده نشده، متوجه شدم که خواندن کانت از واجبات است. وقتی ترجمه فلسفه کانت آقای فولادوند و مخصوصاً خرد در سیاست ایشان را خواندم شیوایی نثر فارسی ایشان به حدی بود که از خودم خجالت کشیدم و با خودم گفتم اگر ترجمه باید این گونه باشد پس من و امثال من واقعاً ول معطلیم. به دنبال آن فلسفه کانت فردریک کاپلستون با ترجمه استاد فقید منوچهر بزرگمهر، کتاب تحقیقی فلسفه کانت از دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده، سیاست ارسطو ترجمه دکتر عنایت، جمهوری افلاطون ترجمه فواد روحانی را باید از زمره کتابهایی به شمار آورد که در سال ۷۷ برای ترجمه

«قرارداد اجتماعی» توفیق خواندن آنها نصیبم شده است.

احمد ابو محبوب

۱- فکر نمی‌کنم کسی اولین کتابی را که خوانده، یادش باشد؛ آن هم در این سن و حال و هوا. من از دوران بچگی! کتاب می‌خواندم، چه آشکار و چه پنهان از چشم مادرم. اگر مقصود همان کتاب‌های بچگی است، شاید کتاب «رابین هود» از مجموعه کتابهای طلایی و همچنین کتاب‌های آقای «مهدی آذربیدی»؛ به هر حال یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در همان دوره‌های کودکی خواندم و هرگز از یاد نبردم، رمانی بود به نام «فردا خیلی دیر است» از آلفرد ماسار.

۲- به هر روی هر کتابی تأثیراتی بر انسان دارد؛ نوع تأثیر هر کتاب هم با دیگری متفاوت است. بدون اغراق باید بگویم غیر از شاهنامه و مثنوی و حافظ و برخی شاعران معاصر، کتاب «افکار کوچک و دنیای بزرگ» را باید نام ببرم که مجموعه‌ای بود از نوشته‌ها و اندیشه‌های موریس مترلینگ که زمانی که خیلی جوان بودم - تقریباً پانزده یا شانزده سالگی - آنها را خواندم؛ و پس از آن «طاعون» البرکامو بود و آنگاه «باغ آینه» که در دوران دبیرستانی انیس من بود.

۳- اگر بخوام مهمترین آنها را نام ببرم، فهرست بلندبالایی لازم است. من هر کتاب خوبی را که نمی‌توانم بخوانم برای از دست دادنش حسرت می‌خورم تا یا بخوانم و یا در حسرت بمانم.

۴- به نظر من کتاب «دنیای سوفی» بود - هر چند با تاخیر خواندمش بهتر بودنش نه به خاطر این بود که اندیشه و حرف تازه‌ای بود، بلکه بدین دلیل بود که نظام و ساختاری بسیار ابتکاری و نوین در طرح تاریخ فلسفه برگزیده بود.

فرخنده آقایی

۱- «تصویر دوریان گری» نام اولین کتابی بود که خریدم، به قیمت دو تومان یا کاغذ کاهی و در قطع جیبی و جلد رنگی مقوایی الوان. کتاب را مدت‌ها پشت و پترین کتابفروشی خیابان سینا می‌دیدم. سال اول دبیرستان بودم و به دبیرستان ملی واحد می‌رفتم. نمی‌دانم چرا کتاب را خریدم. هیچ شناختی از محتوای آن نداشتیم. شاید روی جلدش برایم جالب بود و یا نام دوریان گری که آن موقع‌ها گمان داشتیم نام زنی باشد و تصویر یک زن می‌توانست سوژه خوبی باشد برای یک کتاب داستان. حالا یادم نیست که احساسم از خواندن آن چه بود فقط به یاد دارم که همکلاسی داشتیم که هر روز عکسی را با خود به کلاس می‌آورد. عکس، عروس و داماد جوانی را نشان می‌داد که عاشقانه بهم چشم دوخته بودند و داماد همان پسری بود که همکلاسم او را دوست می‌داشت و پسر بی آن که او را بشناسد و از علاقه او به خود آگاه باشد با دختر دیگری ازدواج کرده بود و دخترک از عکاسی خیابان سینا، عکس بزرگ عروس و داماد را گرفته بود و آن را در میان صفحات کتاب خود

گذاشته بود و هر روز به مدرسه می‌آورد و با نگاه کردن به آن اشک می‌ریخت.

تصویر دوریان گری، نه داستان یک زن بود و نه داستان یک مرد بی‌وقا، هر آنچه بود نمی‌خواهم دیگر دوباره بخوانمش. دلم نمی‌خواهد به خاطره در ابهام مانده ذهنی خود تجسم بدهم و آن را بهم بریزم. اتفاقی که هر بار با نزدیک شدن به خاطرات کودکی و نوجوانی، به ناگزیر رخ می‌دهد.

۲- کتاب خاصی را نمی‌توانم نام ببرم. گاهی یک مقاله، یک داستان کوتاه، یک غزل، یک کلام، تأثیرگذار است. بطور مشخص وقتی «کلاه کلمنتیس» میلان کوندرا در کتاب جمعه چاپ شد برایم خیلی جالب بود. آن موقع تازه داستان‌نویسی را شروع کرده بودم. البته اکثر داستانهای کتاب جمعه خوب بود و بعدها می‌توانست بصورت یک مجموعه مستقل چاپ شود که هنوز هم جایش خالی است.

۳- کتاب «کشف الاسرار و عدة الابرار» معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری در ده جلد تألیف ابوالفضل میبیدی.

۴- از میان کتابهایی که خوانده‌ام بهترین کتابهای سال ۱۳۷۷ در حیطه داستان، مجموعه داستان «چیزی به فردا نمانده است» از امیرحسین چهلتن - کلیسای جامع از ریموند کارور ترجمه فرزانه طاهری - و رمان تجدید چاپ شده «سیمای زنی در میان جمع» از هانریش بل ترجمه مرتضی کلانتریان - رمان «عاشق» از مارگریت دوراس به ترجمه قاسم روبین.

ولی الله درودیان

۱- یاد آن روزها به خیر که خانه ما در تهران قدیم در «گذر قلی» بود و من به دبستان «ظهیرالدین فاریابی» می‌رفتم. شب‌های پاییز و زمستان، گاه برای خوردن شام و گاه برای شب‌نشینی به خانه دوستان پدرم (رحمة الله علیه) که همولایتی‌های خودمان بودند می‌رفتم و گاه آنان به خانه ما می‌آمدند. مردم آن روزگار در خور فهم و فرهنگ خودشان سرگرمی‌های خاص داشتند. خانواده ما دور کرسی می‌نشستند و ضمن صرف شنبیره، برای گذراندن و کوتاه کردن شب‌های بلند، به خواندن کتاب و یا نقل ماجراهای زندگی خود می‌پرداختند و دیگران در سکوت کامل به سخنان آنان گوش فرامی‌دادند. یکی از کتابهایی که در این گوشه شب‌نشینی‌ها خوانده می‌شد «خاورنامه» بود. خاورنامه شرح غزوات مولای متقیان علی علیه السلام است. آنچه این کتاب را برای من جذاب کرده بود، افزون بر شرح شجاعت‌های مولا علی (ع) و مالک اشتر نخعی، شیرین‌کاری‌های «مهنتر نسیم عیار» بود. در واقع این کتاب را من قبل از خواندن شنیدم و چنان شیفته آن شدم که برای به دست آوردنش سراز پا نمی‌شناختم. از این رو، بر آن شدم که یک جلد از خاورنامه را برای خودم تهیه کنم.

صبح یکی از روزهایی که به دبستان می‌رفتم، پیش لوازم‌التحریر فروش جوانی که به تازگی در همان «گذر قلی» دکان کوچکی باز کرده بود رفتم و از او

خواستم که «خاورنامه» را برای من تهیه کند. قیمت کتاب پانزده ریال بود و قرار شد من تا پانزده روز، هر صبح یک ریالی را که از پدرم پول توجیبی می‌گرفتم به او بدهم و پس از پانزده روز، وی کتاب را برای من بخرد و بیاورد. روز دهم که به مغازه‌اش رفتم و یک ریال را به او دادم، کتاب را به من داد و گفت که دیگر نمی‌خواهد برای کتاب پول بدهی، چون من آن را به ده ریال خریدم. بدین طریق، من صاحب کتاب خاورنامه شدم و از داشتن آن از شادی در پوست نمی‌گنجیدم و در آسمانها سیر می‌کردم. سال‌ها بعد دریافتم که خاورنامه کتابی است تخیلی که واقعیت تاریخی ندارد چرا که هرگز امام علی (ع) به تن خویش به ایران نیامده است. نام اصلی کتاب «خاوران نامه» است که در اصل منظوم بوده، سپس آن را به نثر باز نوشته‌اند و نام ناظم آن هم مولانا محمدبن حسام‌الدین مشهور به ابن حسام است که در ۸۷۵ ق به جوار رحمت حق پیوسته.

۲- کودکی حساس بودم و به شدت احساس تنهایی می‌کردم. بازی‌ها و سرگرمی‌های دیگر همسالانم مرا جذب و جلب نمی‌کرد و تنها خواندن کتاب بود که به زندگی من معنی و مفهوم می‌بخشید. خواندن کتاب به من توانائی داد تا بتوانم دشواری‌های زندگی را تحمل کنم. نیز به من مدارا یا دیگران و تحمل آنان را یاد داد. همچنین آموختم که ما انسان‌ها، کامل نیستیم و به همین دلیل می‌باید بر عیب و نقص دیگران به دیده اغماض بنگریم و با یکدیگر مهربان باشیم. از اینکه عمری با کتاب به سربرده‌ام از بخت خود شاکرم و خدای را همواره سپاس می‌گزارم.

۳- در سال ۷۷ چندین و چند جلد کتاب خوب خوانده‌ام و چندین و چند جلد کتاب بازخوانی کرده‌ام. از کتابهای خوبی که خوانده‌ام و در مجله «زمان» آنها را معرفی کرده‌ام باید از کتاب «ایران و جهان» از مشروطیت تا پایان قاجاریه به قلم استاد دکتر عبدالحسین نوایی نام ببرم و دیگر از کتاب بسیار ارجمند «آذربایجان در ایران معاصر» تألیف دکتر تورج اتابکی به ترجمه محمدکریم اشراقی. که کتابی است خواندنی. خصوصاً برای نسل جوان پارسی و آذری که مسأله و معضل «پان ترکیسم» را هوشمندانه بررسی کرده است. بر این کتاب، چندین و چند نقد عالمانه نوشته شده است.

سیدعلی آل داود

۱- اولین کتابی که من خواندم، منتخب التواریخ اثر مرحوم محمدهاشم خراسانی از دانشمندان سده اخیر بود. خواندن این کتاب داستانی دارد. تازه به کلاس چهارم ابتدایی رفته بودم و علاقه عجیبی به مطالعه کتاب‌های غیر درسی پیدا کرده بودم و پدرم از اینکار نه تنها جلوگیری می‌کرد بلکه سخت مخالف بود. علت مخالفت آن مرحوم این بود که عقیده داشت درین سن روی آوردن به مطالعه کتب غیر درسی دانش‌آموز را از دروس خود باز میدارد و شاید تا حدودی هم درست فکر می‌کرد. او که در روستای دورافتاده خوربایانک زندگی می‌کرد خود به مطالعه راغب بود و در اوقات بیکاری از

کتاب‌های موجود در منزل که حدود یکصد جلد بود و بیشتر متون تاریخی و ادبی و مذهبی بود استفاده می‌کرد. درین بین من به خواندن کتاب‌های تاریخی او که از جمله آنها تاریخ مفصل ایران عبدالله رازی، منتهی‌الامال و تتمه‌المنتهی شیخ عباس قمی و همین منتخب‌التواریخ بود علاقه بیشتری داشتم به خصوص کتاب اخیر را که تنوع بیشتری داشت از همه دوستر داشتم و اوقاتی را که آن مرحوم در بیرون منزل بود یواشکی به خواندن آن می‌پرداختم. در خانه روستایی بزرگمان اطاق کوچکی داشتم که مختص من بود و این کتاب را در آن مخفی می‌کردم و با شوق و رغبت غریبی بارها و بارها آنرا می‌خواندم.

پس از آن تاریخ ایران دکتر رازی را چندین بار از اول تا آخر خواندم به طوریکه بخش‌های زیادی از آنرا نابه‌دلخواه حفظ شده بودم. در امتحانات دو سال بعد یعنی ششم ابتدایی که موضوع انشاء ذکر احوال یکی از شاعران بود، زندگی‌نامه سعدی را از حفظ به ورقه امتحانی منتقل کردم و اسباب تعجب و حیرت برگزارکنندگان و تصحیح‌کنندگان اوراق امتحانی را فراهم آوردم.

۲- شاید نتوان از یک کتاب به عنوان تنها کتابی که بیشترین اثر را برجای نهاده نام برد. اما نخستین کتابی که اثری متفاوت در من گذاشت و مسیر مطالعه را تا حدود زیادی برای سال‌ها عوض کرد، غرب‌زدگی اثر مرحوم جلال‌آل احمد بود که نسخه‌ای از چاپ جیبی آن که مقارن مرگ مؤلف به صورت مخفی انتشار یافت بدست من رسید و با شوق و رغبت فراوان آنرا چندبار خواندم. تا آن زمان اثری از نوشته‌های آل احمد را نخوانده بودم. تنها نامش را از گوشه و کنار شنیده بودم. همین حادثه سبب شد که با شوق فراوان و پی‌گیری خارج از معمول دنبال کتاب‌هایش بگردم که اکثر ممنوع‌الانتشار بودند و به دست نمی‌آمدند. این کوشش‌ها بیشتر به ثمر می‌رسید و سرانجام اکثر آثار دلپذیر او را خواندم.

کتاب دیگر، اسلام‌شناسی مرحوم دکتر شریعتی است، یعنی آن اثر اولی او درین زمینه که به صورت کتابی بالنسبه مفصل است و من از اینکه نخستین اثری درین مقوله که با آثار مشابه بسیار متفاوت بود به آن گرایش پیدا کردم و همین گرایش سبب شد که بقیه آثار او را که پیاده شده سخنرانی‌هایش بود بدست آورده و منتظر آثار بعدی او می‌شدم.

گذشته از اینها من در میان رمان‌نویسان خارجی، بیش از همه به گورکی علاقمند بودم و آثار او را هر چند که به عقیده بسیاری در مقایسه با تولستوی و چند نویسنده مشهور روسی دیگر در ردیف بعد قرار می‌گیرد بیشتر از همه می‌پسندیدم و در مجموع سری داستان‌های او را که در گزارش احوال خود نوشته و رمان مادر را دلپذیرتر یافته‌ام.

۳- دوره آثار جلال آل احمد که چاپ متقح و ویرایش شده آنها به اهتمام نویسنده پاکیزه‌خو مصطفی زمانی‌نیا در یکی دو سال اخیر انجام شده و حاوی آثار تازه‌ای از او نیز هست همواره در روی میز من قرار دارد و از اینکه فرصت مطالعه یکجا و پی‌گیر آنرا نداشته‌ام

همواره متأسفم. هنوز هم مایوس نیستم چون از روی میز و از کنار خود آنها را دور نکرده‌ام. هر اهل کتاب و مطالعه‌ای این را میدانند که چون کتابی را به دست آورد اگر در قفسه‌های کتابخانه جایش دهد، امکان مطالعه و بررسی مجدد آن کمتر بدست می‌آید و اکثراً هیچگاه این فرصت در اختیار نیست. بنابراین روش من هم این بود که اینگونه کتاب‌ها را همانند کارهای واجب روزانه در معرض دید خود قرار می‌دهم که از چشم نیفتند.

۴- از آخرین کتاب‌هایی که خوانده‌ام و هنوز مطالعه آن به اتمام نرسیده «اخلاقیات در ادبیات فارسی» اثر ایران‌شناس برجسته فرانسوی فوشه کور است که مرکز نشر دانشگاهی ترجمه دلپذیر آن را اخیراً منتشر ساخته و کتابی مملو از اطلاعات تازه و مستند با نظمی مطلوب و ترجمه‌ای خوب. مؤلف این کتاب با دیدگاهی نوبه ادب فارسی نگریده و اثر او از همین بابت اثری موفق و مطالعه آن را به عموم علاقمندان این‌گونه مباحث توصیه می‌کند. اخیراً در آخرین ساعات بیداری ترجمه دلپذیر کریم امامی را از داستان‌های شرلوک‌هلمز می‌خوانم که دو سال پیش دو سه جلد آنرا انتشار داده است.

دل آرا قهرمان

۱- اولین کتابی که خواندم «سبز قبا» نام داشت که نام یک پرنده است نه نام نویسنده و نه مترجم هیچ کدام را به خاطر ندارم فقط بخاطر دارم که تأثیر بسیار منفی بر من گذاشت درباره آزار و اذیتی بود که بچه‌ها به هم روا می‌داشتند.

اما کتاب دومی «ذُن کیشوت» بود اثر «سروانتس» نویسنده بزرگ اسپانیا، که خیلی خوشم آمد با اینکه احتمالاً کمتر از ۱۴ سال داشتم و شاید آرمان‌گرایی، بشردوستی و فداکاری و همه ارزشهای والای قهرمان آن کتاب بی‌آنکه آن موقع بتوانم آنها را توصیف کنم بر من اثر گذاشته باشند.

۲- اولین کتابی که تأثیری مهم بر من گذاشته و این تأثیر در خاطر من مانده است مانده‌های زمینی آندره ژید است این اثر که دارای ارزشی شاعرانه زیادی هست هنوز هم بنظر من کتابی بسیار جذاب و رهایی‌بخش محسوب می‌شود. کتاب بعدی «سفر به دیگر سو» بود اثر «کاستاندا» و بعد «کیمیاگر» اثر کونیلد.

۳- شاید فرصت دیدار با انسانهایی را که مهم بوده‌اند از دست داده باشم اما اگر کتابی به نظرم مهم آمده باشد حتماً آن را خوانده‌ام و آنهایی را که نخوانده‌ام نمیدانم چگونه اهمیت‌شان را می‌توانم ارزیابی کنم؟

۴- بهترین کتاب بنظر من هیچوقت کلمه متصفانه‌ای نیست، شاید کتاب خیلی خوبی چاپ شده باشد و من هنوز از وجودش بی‌اطلاع باشم یا در سال بعد آنرا بخوانم به علاوه چون من در زمینه‌های گوناگون مطالعه می‌کنم می‌توانم چند کتاب خوب را به شما بگویم که بیش از سایر کتابها برایم جالب یا آموزنده بوده‌اند.

از نظر رمان صرف، هنر رمان و ادبیات زیبا کتابی به زبان فرانسه خواندم بنام «ابریشم» La Soie از یک

نویسنده ایتالیایی بنام «آلساندرو باریکو» نمیدانم آیا آنرا ترجمه خواهد کرد یا نه اما اگر کس دیگری خواست آنرا ترجمه کند امیدوارم زیبایی، روانی، سیالی ابریشم‌گون این اثر را بتواند به زبان فارسی ارائه دهد.

در زمینه کتب روانشناسی یا کتبی که به انسان در شناخت یا بازیافتن خویش کمک می‌کنند، کتاب «راه هنرمند» اثر «جولیا کامرون» ترجمه خانم گیتی خوشدل، بسیار کتاب جالب و مفیدی است که نه تنها برای هنرمندان دچار وقفه در خلاقیت یا نیمه‌هنرمندان که برای همه می‌تواند قابل استفاده باشد.

و اما در زمینه آنچه که نوعی عرفان جدید نامیده شده است کتابی اخیراً خواندم و ترجمه کردم که انشاءالله بزودی منتشر خواهد شد اثری از پائولو کریکلر به نام «مبارزان راه روشایی» این کتاب قصه و ماجرا ندارد از قطعات کوتاه مجزا تشکیل شده است و برای کسانی که به هر شکلی «در راه هستند» بسیار جذاب خواهد بود همانطور که برای من جذاب بود و هست.

چیستا یقربی

۱- بدیهی است که بیشتر افراد کتاب‌خواندن را از دوران کودکی و با کتابهای مخصوص کودکان شروع می‌کنند. اما از کتابها و افسانه‌های کودکان که بگذریم، به خوبی یادم است اولین کتاب جدی من، تصویر «دوریان گری نوشته اسکار وایلد بود که در هشت سالگی خواندم و علت آن هم تماشای فیلم تأثیرگذار آن بود که از تلویزیون پخش شده بود و مرا هم مثل بسیاری از کودکان دیگر، با عالمی متفاوت، جدید و تفکربرانگیز آشنا کرده بود.

۲- کتابهای زیادی بودند که هر یک مثل سفری جادویی، بخشی از عمر مرا به خود اختصاص داده‌اند و همان‌گونه که هر سفری در ذات خود منحصر به فرد است، آن کتب نیز با تأثیر منحصر به فرد خود در یاد و ذهن من باقی مانده‌اند. اما اگر بخواهم به چند کتاب که بیشترین تأثیر را در زمان خود بر من گذاشتند و این تأثیر پایا را هنوز ادامه می‌دهند، اشاره کنم: شازده کوچولو نوشته آنتوان دوست اگزوپری، عقاید یک دلچک نوشته هانریش بل، ابله نوشته فیودور داستایفسکی (و کلیه آثار داستایفسکی) و البته میان - نوشته هرمان هسه (و سایر آثار او) و کلیه اشعار خوب دنیا از جمله اشعار پاز، نردوا، لورکا و... را نام ببرم.

۳- کتابهای خوب آنقدر زیادند که هر چقدر انسان بخواند، باز فکر می‌کند کتبی هست که از دست داده است. من متأسفانه هنوز فرصت نکرده‌ام که کتابهای یاستین گوردرا را به جز دنیای سوفی بخوانم و اگرچه چند تایی از آنها را تهیه کرده‌ام اما هنوز فرصت مطالعه آن پیش نیامده است که امیدوارم در اولین فرصت بتوانم آنها را مطالعه کنم.

از میان کتابهای خارجی: سیمای زنی در میان جمع اثر هانریش بل و سفرهای رؤیایی اثر هرمان هسه.

از میان کتابهای ایرانی: بعد از عشق و دو غریب اثر فریده گلبو و کلیه اشعار خارجی نشر چشمه. □